



مجموعه خطی — م ر مین بازار داتا دربار — لاهور — قیمت: —



وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلق الله محمد وآله الطيبين الطاهرين



مسبک گنجین بین الملل و وزیر الملک اب محمد علی خان صاحب الاموال تبریز

مطبع حکام آره زویر طبع پوشید



واجاهدوا في الله  
 جهاد من بعد الله  
 السلام من الملك الذي  
 القلام على اهل الفتوة  
 والصفاء والدين  
 الذين يحسون الدين  
 لا سبهم وعيونهم  
 الكثرة البياض خضوصا  
 على شفا وسيدنا و  
 ما يبتا ورضدنا امام



الملك والدين وخليفة  
 بالدين سيف الهند  
 السيد احمد  
 مجد دماثة ثالث عشر  
 عند من اختاره واختره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احمد الله الذي لا اله الا هو المحمود في كل حين واوان وكل الحمد و  
 الحمد والمجود منسوبون اليه بلا اقامة الدليل والبرهان وكل  
 كل منطق اصل التصور والتصديق وانكا نواذوي الحكمة البليغة  
 والبيان من اصناف الحيوان والاملاك والانس والجان واصلي  
 واسام على احمد الذي بشر ابن البتول يات به بظهر بدي خاتم  
 فص النبوة والرسالة نبي السيف الذي هو فارس مضمار الهداية  
 ومنفذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات والكرامة وياق ملة  
 ودينه الى يوم القيمة فطوى لى لى السيف اذ سل سيفه اخرج  
 المشركين عن جزيرة العرب بعهداه وعلى اله واصحابه كانوا حارب الله

عبد في الدنيا بطوك  
 وفي الآخرة ما ويدا  
 وفي الآخرة ما ويدا  
 في الآخرة ما ويدا  
 في الآخرة ما ويدا  
 في الآخرة ما ويدا  
 في الآخرة ما ويدا  
 في الآخرة ما ويدا

يا الله ربنا ويا كعبة  
 لا يسلكهم دنيا ويا كعبة  
 قلبية ويا الصديقين و  
 الفاسوق وذو النور  
 والنزقى ائمة ويا كعبة  
 محمدك ويا السبيل  
 احمل من عند اولك  
 على هذه الشهادة نجبي  
 عليها فموت وعليها نبئت  
 يوم القيمة فاشهد لله











یکے اذ آئی دوست فصل خواند  
 یکے راز گفتی ز علم نجوم  
 یکے علم طب را بیان ساختی  
 ز علم حدیث و تفسیر نیز  
 یکے زان راز خلاق گوهر شاند  
 یکے علم تاریخ میگرد و نقل  
 ز زهد و رفاق آن یک آغاز کرد  
 یکے نکته از علم تحفیر گفت  
 شنشاه گفت اے خرد پرور  
 گر آن بشکله حرام نماید کمر  
 گفتند کای شاه عالی جناب  
 بفرمودی بخوابم اے بجز دان  
 یکے گفت یک قلعه بس بلند  
 یکے گفت اے شاه کشور کشا  
 یکے گفت شهر نو آباد کن  
 شنشاه جو بشنید از ایشان جواب  
 گرفتند که کیجا اگر ساختم



۴  
یک گدازش کند انکار  
گردش آموختن آید  
گل باغ مراد عاشق دارد  
وای آنکس که این بود دانه  
وای آنکه بپیشش کیار  
وای آنکه بدلی بی کافی  
یک گدازش باز ناکند  
یک گدازش باز ناکند

چو در محفل شاه سفت این گهر  
 نمودند یکبار بروئے نثار  
 هزار آفرین بر چنین گفت گفت  
 ازین قصه حصہ خویش گیر  
 بہ بین فرق بسیار گزینیدی  
 درین ذکر از اہل بیت رسول  
 صلہ زد و بخش از پئے باغبان  
 یکے عرض بپذیراے نامدار  
 و بہی بخش و زرخشم آزاد کن  
 تو ثواب را خورم و کامیاب  
 سپس کن بجال منش مہربان  
 گہراشی خویش آغاز کن

چون پایہ مدوح ارجمند بقاءت بلند است و تشنگان صافی در زمان دریا  
نوش را قلی بدین چند ابیات ثنوی میسر شد براس سیرالی ایشان بدست  
نواره خام یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح که معنی درجید مدوح از ستمو جبه  
مصر عشق بر آید ستمان را غرق بحر حیرت مینماید و ابواب تحسین و آفرین  
بر روی محراب رسالت کشاید و آن نیست

مرغ دانش بهمنگار کویت  
والد و از ازان نعت کجوا  
را خطم مفتی و دیندار  
نور و فقه با لب لعل باز  
باید و باید گرفته راه را  
بایش بایدی و ده به کار



روے خوش چونایدم بنظر  
آتش انداز خا نمان و نسا  
لب او چشمه ز آب زلال  
دست بردل از و نهاد خرد  
وہ چه قدش تمام آفت سرو  
لطف او بہت مایہ اقبال  
ہر روز نقش بیان ماریاہ  
می خراہد بنماز و سید انم  
سرو سر کردہ عقول نفوس  
کرش کردہ مکہ ز تحت خاک  
یاد حاتم ببہد او نہ کنی  
نام نخل از جہان شدہ ہست نمان  
پاس بانش باہ گفت مخب  
روز زرش بوند مدحت گر  
وعدہ از بخشش و سخاوت او  
رنگ گل از رخش پریدہ مگر  
آستین یاست ہر دوکان عطا

ریزم از دیدہ خون بلبل و نہار  
از ستمگاریش اجل بیکار  
لال مانم بوجہش از گفتار  
دل از و دست شستہ از ہمہ کار  
وہ چه روش تمام رشک بہار  
لازم تمہد او بود ادبار  
ہرگز از و عمر زار و نزار  
مگر او با ایسر من شدہ یار  
سر فر از اجلہ امصار  
کلمات لیاقت از ایشان  
یار من این سخن بخاطر دار  
نشہ تا میکند ز رو دینار  
چی حفظش بدیدہ خواب میار  
رستم و زال کیونیزہ گذار  
وای ویلا کسان رودنی تبار  
رفت خلقش بجانب گلزار  
آستانہ اش مرکز اخیارہ

شعر از علی بن ابی طالب  
سرکش لبیک کردندار  
تیرک سبیلہ عدویش را نصت  
صنح او می برد بر اشرار  
نصیر اندر عدین لبیک را نص  
خاک روزی با بود بلیک را نص  
ایبوش ناخن نمیکند نصفا  
ایرسان ہر دو دست او در بار  
کف دریا نوال او ایک

چونانی است از بی بی صفار کیم  
پیشین کیچ ہمہ لیس آجیب  
ہر دو نقش از زبان دبار  
آہستہ بجز کہ دعوی  
آہو باکہ ابحر و انصار  
سیرت از نضائے داناکی  
باس و امید را سجاہ ز نزار  
شغل اندلس علم و کارش  
شب و روزش بجلال کج  
مفسد ازادی بفضل عجم  
یاد عیش در ہم دوینار  
فلک سجاہ تو ز عزم و شرف  
فانغ از اشتاق و ناز دار  
لاد گفتی کے بوقت سوال  
لب و دست تو ہر دو گویار  
سایل از فیض تو بوقت ہوا  
نمہ تا سوزدہ ز بیدار  
اسے وزیر محمد دانا  
اسے خداوند و شہید خدا  
نام بیکان جوایم بربان  
فونڈیاش است نمہ دین ناز







محمد جان که یک خشت  
 بر لبها چونین شکر کرد  
 شهادت خوانند  
 رعنایت ز نو بیا نیده بندند  
 نقد بنیدل در دروا  
 خدایت در آوردم طیب چاشنی

بادی و قش محمد زاهد است  
 مرشد پاکش عبید الله بدان  
 مرشد پاکش بدان همچون چند  
 رهبر او حضرت یسیر کلال  
 مرشدش خواجسه علی رایتنی  
 خواجیه عارف رهبرش دان آپسر  
 خواجیه یوسف مرشدش بی قیل و قال  
 مرشد او بو الحسن خرقانی است  
 بو الحسن از بایزید ارشاد یافت  
 جعفر صادق امام روزگار  
 مرشد قاسم بجز سلمان ندان  
 صدر دین صدیق اکبر قطب دین  
 نسبت دیگر کتم بر تو بسیار  
 داشت این نسبت نه بای کلام  
 یا آئی از طفیل این کبار

آنکه رب العالمین را شاد است  
 خواجیه یعقوب است پیرش بگیان  
 آن بهار الحق والدین نقشند  
 خواجیه بابا است پیرش بمثال  
 خواجیه محمود است پیرش بمینی  
 خواجیه عبد الخالق او را راهبر  
 رهبر او ابو علی فرخنده قال  
 آنکه از حق باقی از خود دانی است  
 آوز جعفر صادق این نهاد یافت  
 کرد بیت راز قاسم آشکار  
 رهبر او حضرت صدیق خوان  
 مستفید آمد ز ختم المرسلین  
 آن امام جعفر صادق حیان  
 بر سر شان صد درود و صد سلام  
 درود و عالم جمله حاجاتم برآرد

و چون در حجره طیبه آن که یورستان آئی و نمکبند نخلستان فیض  
 نامناهی بنام این کینه معقد درینه از مولانا محمد اسماعیل صاحب که

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 وصلى الله على محمد وآله  
 الطالبيين وعلى آله  
 وصحابة ائمة السالكين

اما بعد سید محمد علی  
 یحیی و قویه مشرفند  
 در سلک طایفه عیون  
 و قادریه و نقشبندیه  
 مجددیه و محمدیه بنو  
 فخر سید احمد منک  
 گشت دین فخر ابرار

در اول طایفه در درجه  
 در اول اولیه و آن  
 در اولیونیه از روح  
 تقدس حضرت خواجیه  
 قطب الانظار خواجیه  
 قطب الدین فخر کاکلی  
 در قادریه از روح  
 حضرت فخر الدین











ترتیب یافتن یاد داران  
 از ایدانانست و در این  
 از ایدانانست و در این  
 از ایدانانست و در این  
 از ایدانانست و در این  
 از ایدانانست و در این  
 از ایدانانست و در این  
 از ایدانانست و در این  
 از ایدانانست و در این

بن سید محمد مدی بن سید علیم الله نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد عظیم  
 بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن  
 سید صدرالدین بن سید نرین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید  
 قیام الدین بن سید صدرالدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین  
 بن سید قطب الدین کریمی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید صیغی  
 بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبد الله بن  
 سید محمد ثانی بن سید عبد الله الاشرن بن سید محمد صاحب النفس الذکی بن سید  
 عبد الله محض بن سید حسن شش بن سید حسن مجتبی بن علی بن رخصه رضوان الله  
 تعالی علیهم اجمعین ولادت با سعادت حضرت سید المجاهدین در  
 شهر صفر بعد گذشتن یکزار و دویصد سال در سنه اول قرن ثالث عشر از هجرت  
 خیر البشر صلی الله تعالی و آله و سلم در قصبه رای بریلی سرکار پاکبیر رضات  
 صوبه الہ آباد واقع گردیده و چون بن شریف حضرت ایشان بچهار سال و چنان  
 ماه و چهار یوم رسید موافق معمول شرخار هندی والد بزرگوار ایشان بعلم سپرد  
 بکتاب نشانیدند حضرت ایشان چون سائر اطفال تعلم و ساز خود بیچگای  
 تن نمیدادند و هیچ رغبت نداشتند و هر چند که استاد ایشان در باره تعلیم  
 جد و جهد مبلغ بگارجی برداشتی بران مترتب نمی شد و در آوان طفلی با اثر  
 میراث امیت که از نبی الامی حضرت حق تعالی که در جبلت شریف و دینیت

آنحضرت را در سال بزرگ  
 خوانند تا یکدیگر میفرمودند  
 بمبارده والد با جد پیش  
 محمد و فان قدس سره  
 میفرمودند که معلای ایشان  
 ۱۳  
 بخدا یاد گذارند که در این  
 او را بچهار سال و چنان  
 دانست بطلب خود آید و  
 تا یک خطا بری نمی یافت  
 و چون بسن تیز و دینیت  
 رسید خدمت خلافت

که خیال الله اند و در علم  
 در باره ضعف و اطفال  
 اشرف و اراذل و فحاش  
 چو توت و حال از ایشان  
 بنوعی ظهور میکرد که در  
 خدا بیستان آنگشتند  
 بیان می نمودند و شایسته  
 و بگاه در نظر بنیاد جنگ  
 وستان خصوصاً بیرون







چون نمودند گوشت پارسا خوردن گوشت پارسا  
 میلان کتابی فی فردند در حال  
 فی نامه و لغت زبان  
 گوشت را در میان همه  
 است وقت خوردن  
 حضرت امیرالمومنین

بودند بناچار بی بر فرموده حضرت در کلیم مبارک به احوال و احوال خویش فکر  
 ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفتار اسبکدوش نمودند بغیر  
 بال و کشاده پیشانی پیش پیش سوار و پیاده خندان و فرحان میرفتند و  
 می فرمودند که یاران و برادران هر چه که اسنان امر و بر من کردید بقیه  
 از او ای شکر آن بیرون نخواهم آمد چمن طور در سه منزل راه رفته بمنزل  
 که گفتند بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران تبارک روزگار  
 که بموجب قوت لایموت انسانیت مشغول و مشغول گشتند و چون جماعت  
 برادران بجز زاد راه قلیل چیزه بر لے مصارف اقامت نداشتند تلاش  
 معاش روزمره به تنفس ضرورت افتاد و تجسس این دو مشکل که عبارت از  
 تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و  
 روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضی از ایشان یکدو جرز کتابت  
 مختصرات مثل کربا و اسقیما نوشته وقت شام میفر و خندند و بعضی از ایشان  
 قطعه پارچه خریده کلاه و کبسه دوخته به عرض اتیاع می آوردند و حضرت  
 ایشان بر کار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت  
 که بهائی او دیده نشد یک بخش بر لے حضرت طعام روزمره مقرر کرده  
 بود و جماعت یاران هر دو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون  
 طعام همه کس فراهم شدی ناخنورش یاران بجز وال نبود و ناخنورش

کافی است احوال  
 جماعت مذکور در ابتکار  
 بلافاصله گرفتاری شدند  
 حضرت سید انقیاباد  
 میاگردیدن طعام

۱۲۷

خود بخوار و عفت  
 فاقه آنها و شجاعت  
 فرمودند و تنگی یاران  
 در پی این معنی  
 خرد سوار اجی خود  
 پیش نموده آغوش  
 خوار نمیدادند خود را شب  
 فاجایه میکردند اکثر  
 و در وقت که معیبت  
 یاران تناول طعام می  
 فرمودند از بخش خود  
 نصف و گاهی شش و گاهی  
 و تقصیر حصص دیگران  
 می نمودند و در حساب  
 ماه در کلینق اقامت

حضرت امیرالمومنین  
 در کلیم مبارک  
 به احوال و احوال  
 خویش فکر  
 ساخته بر سر  
 مبارک ایشان  
 نهادند و جمیع  
 رفتار اسبکدوش  
 نمودند بغیر  
 بال و کشاده  
 پیشانی پیش  
 پیش سوار و  
 پیاده خندان  
 و فرحان میرفتند  
 و می فرمودند  
 که یاران و  
 برادران هر  
 چه که اسنان  
 امر و بر من  
 کردید بقیه  
 از او ای شکر  
 آن بیرون  
 نخواهم آمد  
 چمن طور در  
 سه منزل راه  
 رفته بمنزل  
 که گفتند  
 بود رسیدند  
 بعد ایشان  
 و جمیع برادران  
 تبارک روزگار  
 که بموجب  
 قوت لایموت  
 انسانیت  
 مشغول و مشغول  
 گشتند و چون  
 جماعت برادران  
 بجز زاد راه  
 قلیل چیزه  
 بر لے مصارف  
 اقامت نداشتند  
 تلاش معاش  
 روزمره به  
 تنفس ضرورت  
 افتاد و تجسس  
 این دو مشکل  
 که عبارت از  
 تلاش روزگار  
 و قوت روزمره  
 است نهایت  
 حیران و پریشان  
 بودند و روزانه  
 و شبانه راحتی  
 و آرامی نمی  
 یافتند بعضی  
 از ایشان یکدو  
 جرز کتابت مختصرات  
 مثل کربا و اسقیما  
 نوشته وقت شام  
 میفر و خندند و  
 بعضی از ایشان  
 قطعه پارچه  
 خریده کلاه و  
 کبسه دوخته به  
 عرض اتیاع می  
 آوردند و حضرت  
 ایشان بر کار  
 امیری که نهایت  
 تنگدست بود اما  
 محبت سادات  
 نوعی داشت که  
 بهائی او دیده  
 نشد یک بخش  
 بر لے حضرت  
 طعام روزمره  
 مقرر کرده بود  
 و جماعت یاران  
 هر دو وقت آن  
 وظیفه مقرری  
 خود می آوردند  
 و چون طعام  
 همه کس فراهم  
 شدی ناخنورش  
 یاران بجز وال  
 نبود و ناخنورش







در روز دین منم عالم  
 جنگ ملک شدند بر  
 بلکه یقیناً دانستیم که  
 بلکه در کمالی شدیم  
 بلکه از کمالی  
 بلکه در کمالی  
 بلکه در کمالی

صلحت و دین است که یار همه گاه

یاران ندکور الصد و خصوصاً مولف این سال که محبت دنیا در جدر قلوب  
 شان جا گرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استغزای نمودند و چون دیده  
 بصیرت ایشان که نبشاده بود او و هوس تیره و مکدر گشته نور و عطف و تذکیر  
 در آینه قلب قاسی بچگونه اثر نیک و مضایق این شمس غیر با سوسنگ  
 را چون دید سرست نفع نمی بخشید تا آنکه شبیه آیات یاس و نایامیدی از  
 نصیحت شنوم از صفو حال ایشان برخواندند این کینه را بگوشه برده  
 بخصوص چون جواهر پندار چندان وینه گوش ساخته پوست کینه فرمودند  
 که فرمایایس فردا ما بهی دلی خواهیم شد و میم که تو رفقت ما اختیار ساز  
 عرض کردم که صاحب بجز جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند باین  
 تمیذستی صاحب که کوه تحمل و وقار اندالیه تحمل این بار گران خواهند شد  
 بنده را که مو ضعیف است تحمل این کوه گران امکان نیست برین ماجر  
 دوسه روز نگذشته بود که روز سه بشکر والی لکنو که در آن بودیم کوچ  
 نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران تفرق  
 و پراکنده شدند و ما آنحضرت را بنیافتم تا شام تجسس در شکل سواران و  
 پیادگان و تو پناه نمودیم جائی آخر شان پدیدار و نمودار نشد و بکس  
 نشان نداد و چون آن سفر در پیشه محمدی که جنگل مشهور و سکن سباع و

شخصی از طرف محمدی  
 آمد از دوسه دیان  
 که شخصی از دینت و فخر  
 و قتل و خیال که آن  
 به صورت مبارک حلقه

شخصی آمد در راه یافتیم  
 که سبوح را بکشته  
 از شیرینی بند داشت  
 بر سر داشت و با شخص  
 که سبوحی وضع بود  
 که سبوحی وضع بود  
 که سبوحی وضع بود

در شبیه قصد کردیم  
 تا که که بر توت و  
 ضعیف و خفیه بود  
 نایاب حال مذکور سب



رسیدن به این مقام  
 حق از قبیل چه بسا  
 خندان و زحاک کمال  
 بخت و حاجت فرمودند  
 سران برگران راستی  
 حیرت بر سر نهی یقینا  
 نیت و احسان توکل  
 به دردم و غنیمت اگر چه  
 نصرت ملک داری بگردد  
 حلال این بزرگان راستی

آنکه شبش بفاقد گذشته بود و طبع شکم سیری با جرت گرفته و لرزان و لغزش  
 گشتان و گرگان و پریشان قدم براده می نهاد که این جوان ناگاه با سن و دو چار  
 شد و حالت حال دیده بے اختیار انگبار گردیده گفت ای جوان این حال ضیف  
 را چه بظلم و تعدی گرفتی از خدا نمی ترسی گفت که من او را تعدی نگرفتم ام بلکه  
 با جرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان با و متوجه شده گفتند  
 حالش فرمودند اجیر گریبان شده به عرض رسانید که دیشب فاقد کردم و امروز  
 بنا چاری این بار بر سر برداشتم حضرت در سه بن آورده بعد تضرع و زاری  
 فرمودند که اجرت این اجیر کرداری ادا کن و الا منظر قهر حق باش من فی الغور  
 چند فلوس و عودده بدست حضرت ایشان معلوم حضرت ایشان بستیجه فرمودند  
 که بخاطر این چند می زیر ریخته که نایاست نشین و راحت گزین و نفس است  
 کن بجز دشیدن انگشت قبول بر دیده نماده زیر سایه ریخته بشتیم و بجز  
 شستن فلوس را بدست اجیر ننهادم و از بنده فرمودند که این بلاکش را رخصت  
 اجازت فرما و ما مسنون احسان خود نامن ترسان ترسان بحضرت ایشان  
 گفتیم که ای جوان بسیاری صاحبین بر چهره تو موبد است و آنرا عقل و کیاست  
 از گفته تار که در داری پیداست حجب از شمار این سخن که کلام آن از اطفال خورد  
 سال مخطون نیست سر زده حضرت فرمودند چگونه گفتیم که درین وادی این بود  
 و حق که از دیدن آن دل رستم شوق میشود جز من و تو دیگر نیست از منزل

۱۷

حلال این بزرگان راستی  
 حیرت بر سر نهی یقینا  
 نیت و احسان توکل  
 به دردم و غنیمت اگر چه  
 نصرت ملک داری بگردد  
 حلال این بزرگان راستی  
 حیرت بر سر نهی یقینا  
 نیت و احسان توکل  
 به دردم و غنیمت اگر چه  
 نصرت ملک داری بگردد  
 حلال این بزرگان راستی

گفته بود چه فرموده عالی  
 بخت و حاجت فرمودند  
 سران برگران راستی  
 حیرت بر سر نهی یقینا  
 نیت و احسان توکل  
 به دردم و غنیمت اگر چه  
 نصرت ملک داری بگردد  
 حلال این بزرگان راستی















در جامع مومنین رسیده و اگر کسی از غیر  
ایجاب و عطف و تکرار و غیره  
فرماید اگر چه اصل مجلس  
بسیاحت او متوجه نباشد  
و این را در اصطلاح  
قریب القریب خوانند  
و نیز در بعضی از کتب  
و نیز در بعضی از کتب  
این مرتبه را از مرتبه  
و نیز در بعضی از کتب

القرآن باشد و باصطلاح صوفیه صافیة رحمة الله عليهم اجمعین این اعمال را  
 قرب خوانند گویند و صاحب ولایت نبی را در جرد طلب او محبت آتی چنان  
 بیان گیرد و منزل گزیند که اثر ایشان که مفاد آیت کریمه **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ**  
**حَتَّى تَنفُقُوا أَمْوَالَكُمْ** تحبون و سحیات ابرار که در شان انبیاء  
 علیهم السلام که مفاد آیت شریفه **وَأَنْفُسُ عُنْدَنَا لَنْ تَصْطَفِيَنَّ**  
**إِلَّا لَكَ** شرح آن در دیگر آیت کریمه **وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ**  
**وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ**  
**ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي**  
**الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ**  
**إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ**  
**الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا** و اولئك هم المستقون بکمال  
 تفسیر و تفصیل بیان فرموده اند در صورت و معنی آن شیخ مجتهد جلوه شهود  
 و شمول و دهر در این خصائل حمیده و سجاایات پسندیده بالکلید  
 ظلمات و کدورات نفسانی و جسمانی را زایل و معدوم سازد و همواره  
 در سدد هدایت خلق و نصاب مجربین و فاسقین و اجرام و انارست  
 فرایض الله و احیاء سنن انبیاء و المسلمین صلوة الله علیهم  
 اجمعین و محابده با کفار و نادیب اشرار و تعذیر گندگان و اکثر در محاب

ولايت اعلیٰ  
ذلک فضل الله والفضل  
من لیساء والفضل  
العلیٰ بعد احکام  
پایست انجام عالم  
سید الجابرین تاجیک

PI

نام و فقه الاکلام  
مؤلفه که محل سکونت  
خود در قم اقامت گزیند  
و این اشغال که تعلیم  
و تدریس صلوٰه خمس و کرام  
و مشق باشند

فصل فی الجاهات یحیی



باز این اعمال در آیت کریمه و سبحان یحیی سر پاک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب و همین اعمال رفته و باید که بجای تمامی خود را بجهت حق بسیاری و چشم امید بر فضل خدا داری و مفاد این بیت حافظ شیرازی کار بندگی است

چو میر سادگ عشقت بجای حوا کند  
بنوش و منتظر رحمت خدا میباش

و در بیت دیگر که فرموده بیت

مگویت که همه سال می پرستی کن  
سه ماه میخور و ده ماه پارسا میباش

اشاره باین اوقات رفته و در تشریح و تفصیل آن کلام بتطوّل می انجامد  
گفته شد پس بموجب فرموده امام المحدثین عمل نموده باشغال اعمال  
مذکوره الصدر مشغول و مشغول بودند درین ماهین بیت و یکم ماه مبارک  
رمضان رسید آنروز حضرت سیدالمرادین بشرف صحبت امام المحدثین مستعد  
شده سر عرض داشتند که ارشاد نمایند درین حشره یکدام شب و تریجی که  
ایامه القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند  
که ای فرزند دلبنده نجیک در احیاء لیا لی ماضیه معقول داشتی با حیا لیا لیه  
مستقبله ملاومت دار و از بیداری شب چه یکشاید و از حیو چه آید پاسبانان  
اکثر شب بیدار باشند و ازین دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است  
چون محروم و بی نصیب می مانند و اگر تو فضل خداوندیست اگر خفیه  
اشی چون بخت بیدار کنند و شاید مقصود بکثارت نشد سیدالمرادین غایب

باز این اعمال در آیت کریمه و سبحان یحیی سر پاک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب و همین اعمال رفته و باید که بجای تمامی خود را بجهت حق بسیاری و چشم امید بر فضل خدا داری و مفاد این بیت حافظ شیرازی کار بندگی است  
چو میر سادگ عشقت بجای حوا کند  
بنوش و منتظر رحمت خدا میباش  
و در بیت دیگر که فرموده بیت  
مگویت که همه سال می پرستی کن  
سه ماه میخور و ده ماه پارسا میباش  
اشاره باین اوقات رفته و در تشریح و تفصیل آن کلام بتطوّل می انجامد  
گفته شد پس بموجب فرموده امام المحدثین عمل نموده باشغال اعمال  
مذکوره الصدر مشغول و مشغول بودند درین ماهین بیت و یکم ماه مبارک  
رمضان رسید آنروز حضرت سیدالمرادین بشرف صحبت امام المحدثین مستعد  
شده سر عرض داشتند که ارشاد نمایند درین حشره یکدام شب و تریجی که  
ایامه القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند  
که ای فرزند دلبنده نجیک در احیاء لیا لی ماضیه معقول داشتی با حیا لیا لیه  
مستقبله ملاومت دار و از بیداری شب چه یکشاید و از حیو چه آید پاسبانان  
اکثر شب بیدار باشند و ازین دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است  
چون محروم و بی نصیب می مانند و اگر تو فضل خداوندیست اگر خفیه  
اشی چون بخت بیدار کنند و شاید مقصود بکثارت نشد سیدالمرادین غایب

باز این اعمال در آیت کریمه و سبحان یحیی سر پاک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب و همین اعمال رفته و باید که بجای تمامی خود را بجهت حق بسیاری و چشم امید بر فضل خدا داری و مفاد این بیت حافظ شیرازی کار بندگی است  
چو میر سادگ عشقت بجای حوا کند  
بنوش و منتظر رحمت خدا میباش  
و در بیت دیگر که فرموده بیت  
مگویت که همه سال می پرستی کن  
سه ماه میخور و ده ماه پارسا میباش  
اشاره باین اوقات رفته و در تشریح و تفصیل آن کلام بتطوّل می انجامد  
گفته شد پس بموجب فرموده امام المحدثین عمل نموده باشغال اعمال  
مذکوره الصدر مشغول و مشغول بودند درین ماهین بیت و یکم ماه مبارک  
رمضان رسید آنروز حضرت سیدالمرادین بشرف صحبت امام المحدثین مستعد  
شده سر عرض داشتند که ارشاد نمایند درین حشره یکدام شب و تریجی که  
ایامه القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند  
که ای فرزند دلبنده نجیک در احیاء لیا لی ماضیه معقول داشتی با حیا لیا لیه  
مستقبله ملاومت دار و از بیداری شب چه یکشاید و از حیو چه آید پاسبانان  
اکثر شب بیدار باشند و ازین دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است  
چون محروم و بی نصیب می مانند و اگر تو فضل خداوندیست اگر خفیه  
اشی چون بخت بیدار کنند و شاید مقصود بکثارت نشد سیدالمرادین غایب



کتاب مستخرج از زندان  
کتاب از شاه کرد و زندان  
این ابیات از قلم زندان  
و در زندان

که بود و چه سبب این زمان  
چرا شدی به  
بزار که کردی بودی گدا  
دشاه شدی به

چرا شدی خود را از این جهان  
چرا شدی خود را از این جهان  
چرا شدی خود را از این جهان

باجای غسل فرمودند و همچو نیکو فامی تکلیف بردید اشتهند و در اشتهای غسل  
چشم بر بزد و صاحبان و در خدمت بعلت تمام از عوض بیرون آمده باز خدمت گزید  
مزلت حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم و صاحب الفار رضی الله  
تعالی عنه حاضر شد ندیکه از آن دو صاحبان ارشاد کردند که اسه فرزند شما  
شب قدر است در یاد الهی مشغول باش و از مسکنت و مشاجات بدرگاه  
قاضی الحاجات بچگونه خود را رسان و معذور مدار بده آن هر دو حضرت  
قدسی صفات برخاستند در قفسه درین مقام سید المجا پرین بار بار ارشاد  
سید کردند که در آن شب برین از افضال الهی که ناقتایی بود و اوقات عجیب  
و اوقات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را همچو یک دست معانی  
میکردم در خیالت بقدر چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است و انگشت و  
می نگریستم که اشجار و احجار تمام عالم سر بسجود نهاده و زبان به تحمید و تمجیل  
و تسبیح گشاده و عجب گونه بجز حیرت فرورفتم که بشری در پایش زبان مقال  
قاصر و دلال جمیع اشیاء را بپایه رسد العین قائم میدیدم و بنظر قلبی  
ساجد درین حالت سر بسجود نهاده و زبان بشکر الهی و دعا یکدشاسب و  
بود که شادم درین حالت فاسه کلی دست داد و رخت وجودم بصحرا علم  
افتاد تا آنکه موزن بانگ صبح گفت ناگاه افاقه حاصل گشت که بعد طهارت  
بجماعت پیوستم و بعد اشراق چون بخدمت امام محمد تقی رسیدم و سلام

بسیان به  
سزده بودی و نورانی  
چاپش گاه شدی به  
سزده بودی و انیکه در  
پایان به

۲۳

ز فضل از دست سوال  
شیر راه شدی به  
بخواست دولت بیدار بانی  
بکشد به  
کینه بودی و معقول  
بارگاه شدی به  
بعد از آن یو نایب و شاد

انقلب جناب است  
ان کذب سقا بیا  
سکون گشاده معقول  
در آن کتبم اولا  
اینکه بندی ازین در خدمت  
ممنونم از این در خدمت  
درجات و در خدمت  
تا آنکه از این در خدمت





62

این کتاب در دسترس عموم قرار می‌گیرد

موسم

سید الشہداء علیہ السلام

سے سفیدان و فیاضی و نورانی

ما را بر از قلم خود بخواب

خواهد کرد گو لکھو کما باشد هر یک را کفایت خواهم کرد و فتم عبارات الکتاب المستطاف  
بلفظ بعد ظهور این واقعات مذکور حضرت سیدالمرادین میفرمودند که هرگاه  
در عالم مراقبه و معامله بروج پرفتنوح مشایخ دلی متوجه میگشتم خود را بملایب  
اکمل از فضل می یافتم تا آنکه روزی بروج پرفتنوح حضرت قطب الدین  
بختیار کاکی رحمة الله علیه متوجه شدم دیدم که چتر از نور مقدس بر سر آن  
خواجہ خواجگان گردانست بعد لمحہ دو چتر جهان طور بر سر تن نمودار گردید  
شرمناک در بحر تحیر افتادم و تا این معامله محکوم شد که خود را کمترین از مریدان  
آنحضرت می شمردم مشهود من نگردد فی الفور چشمم را کردم و بخدمت ایام الحشرین  
رسیده بندی ازین معاملات ترسناک و شرمناک معروض داشتم حضرت  
در جواب فرحان و خندان فرمودند که ای فرزند آن آثار ولایت نبوت بپوش  
است هنوز شش از خروار و قطره از انان بجز ناپیدا کنار بر تو از زانی داشت  
اند همچنین آثار هزاران هزار بر تو ظاهر و پدید شد نیست و نطل غلیل آن حساب  
کمال یا انواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاهده مشغول و مشغوف بودم و  
درین آواں که بران حضرت رود او بیشمار و واقعات بسیار طاری گشت لیکن  
درین وقت در زمین حاضر نیست اما از هزار یک واقعہ عجیبه الخصلت نظم پوشانیده  
بکمال آب و تاب جلوه می بخشد و اگر کسی میخواهد بین راه ساله علیمده نموده از بیاض  
مرقوم سازد و آن نیست

10

که سازی بیارازد عشر گذارد  
خیزد اواز و این دیار دوان  
بیارش بود و عفو و بیاض چنان  
علی عسرن احمدی برکت  
برون آران گوهر بیست  
سکایت کند راوی حق ازین  
بقوی آن نخته الحقیقین  
و این و این

[illegible]





در این چنین که در این  
 یکین از موسی و هارون  
 شد از آنکه خداوند  
 سرور است آن خالق  
 چنان قوم میداشتند و هم  
 چنان قوم میداشتند و هم

همین معنی عصمت ایزد است بدین گونه آیات بسیار بار بپایه اولیاء هم شود گاه گاه کنون نقش مطلب بلوچ بیان تو این نقش را دادم تسخیر دان نخستین از آن عصمت انبیا بتفصیل این را بیان میکنم	همین حال دفع بلا و بدیست شود بر سر انبیا آشکار که محفوظ مانند از غول راه نگارم تو بنگار بر دل ز جان چه تسخیر نوعی را کسیر دان که نماید حق باشدش رهنما بتشکیل و تشریح حیان میکنم
--	---

یک جنگ نبی و آن  
 چنان قوم میداشتند و هم  
 چنان قوم میداشتند و هم  
 چنان قوم میداشتند و هم  
 چنان قوم میداشتند و هم

## حکایت موسی علیه السلام

۲۷

شنیدیم که همواره موسی الکلیم ز فرط حیا آن نبوت تاب بجز مهره و دست پایش کس گروه یهودان خانه خراب ز بهتان یک آتش افروختند بگفتند موسی است معلول پس عجب گونه معیوب پیغمبر است شنیدیم برگزیده در عمر خویش	سقی الله کاسات فوز العظیم نیکند گاه از تن خود ثیاب ندید از تنش باز دیگر چه که بودند دشمن بیالی جناب که در خضای دین خود سوختند شود بعد یک چند مقتول پس حذر کردن از وی بیهوش است که پناهی خود ز نیگوانه ریش
--	--

یونانی درون بودی بدین  
 موسی چنین دیدن  
 عصا را علم که بپایه  
 از آن جاسه هر دو  
 ندانند و حقان  
 در آن سنگ در پیش  
 که نشاند و حقان  
 در آن سنگ در پیش  
 که نشاند و حقان

در آن سنگ در پیش  
 که نشاند و حقان  
 در آن سنگ در پیش  
 که نشاند و حقان  
 در آن سنگ در پیش  
 که نشاند و حقان

ماده علم عند علی الحکیم  
یک داشت

هم رفته بود یک صفت دیگر  
گفته بود که از غنای این ملک

دین سوختی آید در تن من  
چون خمر و زهر است الام

فرد نزدیک است از حق ابراهیم  
بسیار گشت بخوبی از حق ابراهیم

که از سواد صفائی

سفری ایت کریمہ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ قَبْرَهُ  
 - اللَّهُ مَا قَالُوا لَوْ كَانَ عِندَ اللَّهِ جِيهًا

اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَمَا كَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا

همین حکایت است

سجود نعمت سبحان ز خوانی دگر  
 ز هم آیت از کوفت و سلبیل  
 که نور رشیدت آذر بیت الحرام  
 ز قرآن بخوان یک دو آیات را  
 بکن ذکر می از رحمت العالمین  
 که شد باعث جود و بود و نبود  
 حبیب الزخاتم المرسلین  
 خطیب همه انبیاء اکرام  
 محمد که کس بر بند زیر کمر  
 تو و التمسیدن بر می از موی  
 بت در تکرار و سه بسم سوخته  
 بر و باد بر آں و صبحش مدام  
 از عباس کو عسم پیغمبر است

بسیار شنوا کنون بسیاری دیگر  
 بیست و دو جلد در و نسیل  
 پئے بیت اقصا م و سوئے شام  
 چه بیجی انجیل و تورات را  
 بیا از زمین سوئے چرخ برین  
 محمد شهنشاه اقلیم جود  
 شفیع همه خسر را و لیلین  
 بلا مشبه گیرد بر وز قیام  
 زانا مفتحت است تا جشیر  
 بود و الضحی المعبر روی او  
 به بیت الصمد شمع افروخته  
 ز نقد او بیرون در و در سلام  
 حکایت کند را وی حق بیت

کتابخانه شخصی  
دوره دوران دوم  
نقشه و جغرافیا  
مکتب  
شیراز

۲۸  
مکتوبه پادشاه از اردکان  
که تو چو ما اندرین درگاه  
بدرین نیایدی می پندیر  
بجنگت ای کز نایب  
ناید به جمع پندستان  
بجستن از آید

از زمین کار باطنج و غیره  
 درین حرکت خاص  
 از ارادن من  
 چه کمترین شد  
 بجهت و بدین  
 زمین سایدان  
 از زمین سایدان





در حدیث بار بار می آید که از این  
 اهل بیت حضرت از برای او  
 نصیب آن وقت تفاوت شاد  
 می بود که از این زمان  
 پس از آن زمان  
 در حدیث بار بار می آید که از این

که از حرمت و شبهه بینی ملال  
 برون رفت زان خانه بس میخان  
 که از ضعف یا بد حدیثیم غبات  
 که در راه دین کرد کوشش بیه  
 روان ساخت در پای سید شاد  
 که از حدیثش خامه یادگر است  
 ز نواب آن شمع دنیا و دین

طلب کن تو بهواره قوت حلال  
 خجل گشت زین پاسخش میزبان  
 کنون لب کشایم بذکر روات  
 نخستین بود را ویم آن کس  
 بنویسد که از بهر پروردگار  
 رئیس شهیدان اسمعیل است  
 بیان کرد آن قدوة الصلین

قوت بازو و مسلمانانی

است این طرح آصف ثانی

گل افشانیم بین بروج وزیر  
 بنظم از ان عمر مانند گیت  
 ورق گشت رشک بر جبریل  
 ز بل ز و فز و دایر و سبخت  
 نفس سه بر آینه آتور شد  
 ز دست قضا بنگران نقشها  
 که بر من نگوید هزار آفرین  
 علی مدحتش هر چه داری سید  
 امیر المملک و زارت آت

بیایم سخن رخ روشن ضمیر  
 در اتم کنون چشمه زندگیت  
 قلم گشت فواره سلسیل  
 بود سطریم چار جوی بهشت  
 دماغم گرفت ز طور شده  
 بود دست من زیر دست قضا  
 بر و باد نفیرین ز عرش برین  
 سوزان دل سامع از انتظار  
 فلک رتبه نواب عالیجناب

از آن روز که این شعر را  
 در حدیث بار بار می آید که از این  
 اهل بیت حضرت از برای او  
 نصیب آن وقت تفاوت شاد  
 می بود که از این زمان  
 پس از آن زمان  
 در حدیث بار بار می آید که از این

در حدیث بار بار می آید که از این  
 اهل بیت حضرت از برای او  
 نصیب آن وقت تفاوت شاد  
 می بود که از این زمان  
 پس از آن زمان  
 در حدیث بار بار می آید که از این

در حدیث بار بار می آید که از این  
 اهل بیت حضرت از برای او  
 نصیب آن وقت تفاوت شاد  
 می بود که از این زمان  
 پس از آن زمان  
 در حدیث بار بار می آید که از این

در حدیث بار بار می آید که از این  
 اهل بیت حضرت از برای او  
 نصیب آن وقت تفاوت شاد  
 می بود که از این زمان  
 پس از آن زمان  
 در حدیث بار بار می آید که از این



چه گویم از آن فیض و انعام عظام  
من از دیگران حال شنیده ام  
چه سخن و چه سیف و چه عید الرحمن  
چه حاتم چه بختی چه و دیگر کسان  
چو دیدی ملک کرم را و پیش  
سپاهک و پیشه دست برودش بین  
ز بند و ق بازی ادا عجب  
درین باب گر روی آرد کلام  
هرین توده چرخ گریک و دیر  
بزد و کسانش بود بیگمان  
تو هر تیر او تیر نقد بر دان  
اگر نیزه بازی کند آن دلیر  
ز خنجر چو بازی کند در صاف  
جدا گانه در هر فنی یک فنی است  
چو از گفتمند مشت است بیش  
مرا و را بود ابلغ الوصف نام  
علی خیز بر دار دست دعا

کز و بر دلکده رنجیه یک غلام  
بچشم خود این ماجرا دیده ام  
نگردند زین گونه او را رستم  
که این همچو کوه است دیگر خان  
بدیگر فنون بین تو استادش  
اگر مری خیزم درش بین  
فرنگی است آنشت حیرت بلب  
مبدل کند صبح عمرش به شام  
زند خیزد از تیر او صد نفیسه  
کیاده کمن کوزه پشت آسمان  
نخل زان سپر با سه تدبیران  
صفت مر به گرو داد از عمر سیر  
برآرد دل کوه از راه نات  
ولیکن مبترا و ما و منی است  
نخل گشتم از حسن گفتار خویش  
وزیر محمد علیه السلام  
بدرگاه آن وایب کبریا

21

کتابت این بر بگویند که  
قد است از پسر شاه شمس  
وزیرش را در شاه و وزیر  
چو گفتند ما شاه بود  
بجای نیا سوار احمدی  
سازد بخیزد بعد بخوری  
مرازه کردن اندر

در سوختن چوب  
معنی بپاوشان با کدرد  
که در او در قوسه خفید  
تقو یا قرآن کز نورالت نفیشت  
له و لا اقصو و لا احر و لا یاء  
بجدرین مدت بخدشت

نظم نیکو نوب علی الخیر  
حنه القاب قاص الظفر  
والفرحة شیدا کان المیزان  
وجامع العلم والنجاة بین  
محب الفقر والمفراوان  
الخلق واراد ان احسان

و در فوج صوبه دار ایالت  
و صوبه مالوه و در ریاست  
آزموده به مقام یک کده  
سوار و پیاده است و در  
در آفتاب حاضر شده اند از  
در آنجا که کار آن دیار

















باجازت و اشتراک جناب

جانبین آمد و سادات ازلی  
توبیخ توبیخ

این تصدیق می‌شود که در این کتاب  
بلا که مناسب است

مكتبة

مکتبہ اسلامیہ

ربانی لفظ من برادر و حجاب دلیل بر عدم رد یا حق سبحانه تعالی گمان کرده اند پس این دلیل صحیح  
 و محکمست چرا که رویت او بحدود خصوصیات رویت حیوان باطنی که عبارت از انانیت است بدو و حجاب  
 اشباح و بیابان اهل اصطناع و مطلقا ممکن نیست بلکه بر قبیل محالات است باید دانست که بدون  
 وجود اشباح و بیابان اهل محبت معنویان بامیت انسانی که حیوان باطنی است باید غصه و اشباح  
 و بیابان ایشان را معین ذات ایشان نباید دانست بنا بر آن تشکیل البرسه بیابان و اشباح  
 است و اگر عبارت از انانیت است بوی مضاعف سازند و منسوب کنند چون است و نیز  
 ازین که بعد انتقال روح میگویند که این الانانیت است از جناب طریقت معلوم شد که در برگیر  
 است و الانانیت او شیء دیگر چون این تقریر در چندین کلام خودی انانان بجز تقریر و تقریر در آمد  
 در صانع مستر ضمیمه کرد بدین معنی که باضاف بهره داشتند و سعادت ازلی  
 نصیب ایشان بود بموجب و استغفار رب کاشاوه در ربه بیعت سید المجاهدین در فتنه خود را  
 برین و مجاهد ساختند و بنزدی از ایشان که بخیر بایر جمل فضیلت محرم بودند هر کس که بر لب نشاند  
 در زاری غم و غم و استوار می و بموجب استعدایت سعدی غیل زنی علیه الرحمه حب حال ایشان  
 بیت گرد میند بر روز خیر چشم چشمه آفتاب را چه گناه بعد انقطاع و عقد بیعت اکثر علماء  
 علم شریعت آن آفتاب عالم گیر در قضایات و قربات خوالی در انظار مقرر تفع گشت بلکه در فضیلت  
 از طرف خلایق بسیار بود و در پیشگاه اکثر علماء و فضلا بود و مثل مولانا و جلال الدین مولانا  
 فیض الدین و حافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود و مولوی محمد رفعت بنیر حضرت  
 شاه اهل انشد برادر شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا و عشایر خویش از موضع بیعت رسیده

راجب دستار و جلی  
 از چشمت می بینم خورشیدین  
 بنام تو چشمش دوار آمده  
 و کیستون نصرت چون شهباز  
 بواجب نظر را طار آمده  
 بدو کامل خدایان یک مشعر

144

آن سواران را که در راه  
بودند و غفلت می نمودند  
و لشکر سلطانی را شکست خوردند  
از دست تو بپای سپاهی برشته  
می نمودند همیشه سپهسالار همه  
یاعلی خان از ده ایام سلطان  
عجب در جنگ و پیروز آید

[illegible]























مولانا محمد اسماعیل شمیمی بوقت  
 تقریباً در ده یکم ذی الحجه  
 در سن ۸۰ سالگی در این شهر  
 و همچنین در آن وقت و مکان  
 با دو تاصداق بود و بعد از آن  
 در صابران گذارند و در باب

حضرت خواجه کائنات علیه السلام و الصلوة منتهی و عاید میشو و حیناً و نیز از قوس فی  
 و مانند کائنات المؤمنین کلمه جمیع سوامی جناب صدایقه علیم الرضوان بهمان شب بودند  
 که بشرف بهیستری خواجه کائنات مشرف گشته اند باطلاع این کلمات طلیات جمیع بخیر  
 یکم و هر سکوت بر لب نهاده بخانه های خود در فتنه روز دیگر باز با حضار آنها حکم نظام  
 یافته بهیج ایشان عموماً و بخانه شریفه خود مخصوصاً که عمید و حضرت سید محمد ستم بودند  
 یکمال ضراحت و لجاجت و غایت انکساری و ساجت معروفه و منتهی که بخدمت آن  
 مخد ره قیاب عصمت رفته متفق اللفظ والمعنی شده در باب نکاح و مزوج با من  
 باقصی الغایت فمانیده و قیقه از وقایع فمائش فرونگه دارند و این بای اوج شرف  
 و عزت را در دام آرند هر یک از شمار اردش و میوید است که تخیل این علی بای خطوط  
 نفسانی نیست البیه جلیله علیه من بر یوز حسن و جمال آراسته و بجلال قهار و عصمت پیرا  
 بلکه برای اجرای سفت سنیه و اندام قوام بر عت نامخریه رسوم هندیه است بهمان شب  
 فرموده عمل نموده در باب انحلال این عقد ملاخیل غایت سعی و کوشش را بکار برده  
 ره بجای نبردند و در مدت دوسه ماه در ساحت این مدعا کرب سعی و کوشش را بکار برده  
 جوانان نهادند عاقبت الام عروس مقصود را بمنصه ظهور و بروز بجلوه درآوردند  
 روزیکه سید المجابدین را این آرزو حاصل شد کلاه افتخار بر دوشه چرخ و وارو  
 عرش کیا برسانیده در جاسمنی گنجیدند روز سیوم ازین طوسی معنی دوسه نشیان  
 چابک دست بلاغت نشانند اظهار طلب داشته منایه کثیره بمضون واحد که بسودات

اجرای این عمل بکلیه بدو  
 تقدیر شد بدین یک خطای کسی که  
 بر حسب شرف و کبریا گذارند  
 بودند باقصی الغایت فمائش  
 بعد از تقاضای شرف از آن  
 و نصیحت دیگر بهیست بیان

۴۵

تاصداق بشارت فیض شد  
 بهای این عمل فتم شد  
 انصاران آن مکان در جواب  
 منایه فیض تا به وصل گشتند  
 چنانچه مولانا محمد اسماعیل  
 مولانا محمد اسماعیل شمیمی بوقت  
 نکاح خود با اجرای این عمل در

آن از هم دور  
 نگارین منظور  
 ندهد که از آن  
 در بیان این کتاب  
 در اندیشه و فکرها  
 مستقل علی و نیز با نام

کون و مکان  
عالمشان با هم  
ظهور امان آن  
باید الحاق بین و  
در خاصه و شرف  
صدور و شرف  
یا انی با رضوان  
دورین عالم  
دارای افسانه و سواد آن

نار میا خوارش خوش می نمود  
داد جاگیرش زید از مصفوش  
همچو سید مرشدش پنداشته  
روز و شب سیداشتی خادش نام  
آن شبیده نیز از حکم قضا  
بعد از آن جام شهادت را چشید  
مرد می یا بد شهادت از خدا  
استقامت ساس به قیدش شنو  
شد هویدا یک بیک آثار فوت  
یک ذکر قلبیش در جوش بود  
می نمود آن مقتدا سے محاسن  
آمد اینک زود تر تحریر ساز  
آمدی اندر نسا زان دین پناه  
تا دم آخر سرش وقف سجود  
کان عقیق از جهان رحلت نمود  
شد بهشت تنشین فراطمه  
خواستم از طبع خود تاریخ سال

آن وزیر اعظم در یاسه بود  
یک در برین آمد چون کفش  
هم بقدر جنس شادش داشته  
نزد و رسیدین سید او شرام  
تا گمان در شهر تو یک آمد و ما  
یک شب دیگر وز بهاری کشید  
گفت برغبند که هر کو در و با  
گفتم این اجمال تفصیلش شنو  
طاعتش چون طاق شد در خوش  
گاه بیوش نگه با پوش بود  
دسبد تفیش اوقات صلوات  
گر که گفنی که مان وقت نسا  
او نیم ساخته از یکسه گاه  
استقامت را بجای نازم که بود  
کمر گویان وقت نصف لیل بود  
چون بخیر و خویش شد خاتمه  
نصه کوتاه بعد صد رنج و کلاه

شد و در تفصیلش باید  
تقدیر آید و بعد از  
سید الحاق بین و  
در خاصه و شرف  
صدور و شرف  
یا انی با رضوان  
دورین عالم  
دارای افسانه و سواد آن

راشتند از عید بارگاه  
در کور ملک نظام درونی  
کلیه کس که این مذنب  
چون بهشت از عید و شرف  
ابراهیم که کور این  
سودات ملک و شرف  
سودات خان و شرف  
ارشیان بسبب خدمت ملک  
جمعید یا استقلال



74

۴۷  
فصل دوازدهم در بیان مختصر و مفید  
در بیان مختصر و مفید

سیدالکلیه بنی برادران خورشید  
برکت سیل از غایت خورشید  
مست نای ایلی که نای خورشید  
یک لای از برادران خورشید  
و مضطرب و برادران خورشید  
نشان دست و پا به خورشید  
شدم ای خورشید خورشید  
دیگر که در اوج خورشید خورشید  
الهی با خورشید خورشید





کتاب واحدی جو جی جی  
 با نام خداوندی با نام علم  
 بنده باد باشد برین غلاب  
 مستند باشد از قطب بر پیش  
 جالب نام که است آن عالم  
 تعبیر کند معنی و داری افشاند  
 باد شاه جاری بود در افشاند  
 از دست خود و دست دیگر

سبب و مکرین با وفات عام رونق افروز قصبه شده اول مسجد جامع تشریف آورده  
 بدو گاه تجمیع مسجد مشغول شد ندید او ای نماز در مسجد که گو یا بر رخ بین سی و شصت  
 است همان طور مسلح و کفن شده اولاً تمام هر میان را فراموش نموده بتاکید و سبب افشا کرد  
 که برادران بر شما واجب و لازم است که دست تطاول بر هیچکس دراز نگذارد باز دانه  
 اعتدال بیرون زنید و اگر مخالفین بر شما نوعی تعدی نمایند بدین مجازات مبادا  
 و مقابلت در درند سید بعد ساعتی بزبانی شخصی من و معتبر پیش میان مخالفین  
 فرستادند که یک یک بیست از هر محل اگر بملاقات ما میمانیم آیند بعد از برادر بروی  
 شتواید شد و اگر مضایقه نمایند مجازات دهند که بخدمت شما بیان مسرت و شادمانی حاصل  
 کند چون رسول برای اطلاع رسالت پیش رسول الهی رفت مانند کفار فجار که منکر رسولانند

بشنیدن پیغام بر آشفتنند و بیاسنج چنین لب کشاوند که از آن خارجی بگویند که مار در  
 عین تعزیه داری اما اظهار خارج و مانع شدند تا یک چند تعزیه و حکم گرفته حسین  
 حسن گویان را همی در سلطنت میگردد و بواسطت جنته لو اسی این فریاد و الفیاض  
 تا سلطان وقت رسانیده سزا این کرد از ناپلور که یزید با بکار هم کرده در آغوش شما  
 آنخوان انصار شما نوعی خواهم نهاد که اثر آن تا بدلائل قیامت خواهد رسید و جنت آن  
 دیگر خارج خواهد ماند بعد تمام این بزمیات و تریات و اوایل و اوجینا لینکده و تسلط  
 از سر نهانته و جادو را کفنی نموده و در علم و تعزیه خفیه سبکبار برداشته راه کشور نشاند  
 باقیماندگان را تا کسی گفتند که خبر و آگاه باشید که هیچکس را و احسن و توابع و رعایا تعزیه داری

ایام مبارک و عظیم انصاری  
 بر فضل و کرم و دین و دین  
 در کار و دین و دین و دین  
 علامه سلون که با کمال  
 توفیق از دین و دین و دین  
 توفیق از دین و دین و دین  
 توفیق از دین و دین و دین  
 توفیق از دین و دین و دین

[illegible]

فضا و قدر این نوع و در وجه نیز آن عداوت بحدی پیچان و شدت داشت که تفصیل آن  
در این مجلس نهایت اشکال است در چون بچهارینجه از نائب مذکور بالا خطه نمود و انشراح  
روغن افتاد و ابواب مراد و آرزویش کشاید چون برسد خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان  
را که هر دو سنی بود و فقیر محمد خان بخیال میزدان حضرت ایشان بود و غیره نشان برآورد  
نمود طلبیده نامور ریاضت که شما هر کس سواران خویش ببر کردگی آخون زاده که شعیب <sup>نام</sup> نیز  
نموده برآمد و سید احمد صاحب میفریسم و مبلغ دوازده هزار روپیا از خزانه خاص خود  
برای خرج همراه ایشان شامید هم و دوازده و بیسان با و صیار و اند باید نمود و گوش  
سر کرده انجاست که آخون زاده بود نهانی گفت که بسید احمد نظر قم نیسانی پیغام باید  
که یک قلم و انقضای که امدای شما اند و بعد مدت کثیر برای ایشان دست افشند و کشتن  
و تنگ حشرت ایشان دقیقه از وقایع خبر و نباید گذاشت درین باب اصل و مطلب  
از طرف من و نسیب من هیچ خون و هراس نباید داشت هر قدر که خرج منظور باشد  
از آخون زاده باید گرفت من بهر گونه مشکلی و وکیل شما بستم مقصد و مطلب مراد قلبی  
نوا صاحب موصوف و در آنوقت آن بود که در جایگزین چنگ نمند و غشا و بر پا خود  
این خبر با گرینخواهر رسید و شکوه این فتنه از بادشاه وقت خواند نمود و شاه تدبیر  
از من خواهر پرسید و من پاسخ آن عرض خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جایگزین

[illegible][illegible]











از وقت افروختن تار و غزل کمال  
 طیارها فتنه دیدن از نقاب صحران  
 بخواه از وقت نقاب آورد  
 روز از کف من سر زلف آورد  
 حاصل کلام در صورت باز آورد  
 نشان در وصل غزل خوانم  
 اگر دیو افروخت از این غزل

خود توجیه گشتند آنحضرت بجز توجیه ایشان بجا نرفت فرمودند مولانا عبدالحی صاحب تمام آنحضرت  
 که لا یحیان بضعة و سبعون شعباً اصلها لا اله الا الله و فرغها فکلات  
 و فکلات و آخرها اطاعة کلامی عن الطریق بنوعی تشریح و تفسیر فرمود که کلام  
 و جابل آن مفضل گشت حیرت بردمان نماده خدا تعالی تا آخرین از هر گوشه و کنایه  
 آخرش بعد اطعام طعام پنجاه روز و سه بند فرموده رخصت فرمودند جناب فیض یاب و سه  
 مقام بگفتگو کرده درین آشنا خلایق بشمار از قسم حرفه و شغل ایشان بیعت مشرف گشتند آن  
 بیاض خانه سکن خود که رای بر علی بود و معاویت فرمودند و چون سکونت خاص کرد  
 و اختصاص بسبب هجوم خلایق که بارادت بیعت خصوصاً نسوان که از چهار طرف هجوم نمود  
 بودند خانه حضرت نوعی ملود و شون گردیده که مزیدی بران تصور نباشد دران ایام  
 آنحضرت دوسه هفته بخانه فیض آشیانه خود قدم رنجه نکردند عزم شریف به بنار خانه و دیگران  
 خشت خام موانع بست سینه حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید برین اراده آماده  
 گردیده و در سبیل و کلند جمع آورده و آماده ساخته کلندی از آنها بردوش مبارک خود گرفته  
 بر لب مغالکی که در ده آن قدری آب بود رسیده بکندن آن شغول گشتند بمباریدن خال  
 اصحاب آن صاحب کمال هجوم آورده گفتند که مایان خار دمان را سخ جان شمار موجود  
 احتیاج تکلیف شریف و برین مقدمه بیعت حضرت در جواب آنا فرمودند که وقت بنار  
 مسجد نبوی آنحضرت صلوة الله و سلام علیه بنفش نفیس خود بر دشتن خشتها و غیره است  
 بنا مشغول و مصروف بودند و صحابه کرام هم برین عمل شرکت می نمودند بیا مید و شرک

خاندان با خود آب آوردند  
 و صادره مبارک فرمودند  
 بنای آن بیخ المادی در فتنی  
 کمالان بگوشتش آن خلایق  
 مدار که سفار دوسه بار تلبی

۵۴  
 سانه را شست از آب و دست  
 بنار و سینه آن حضرت  
 بیضاغذ در لایق مقدمه  
 او بود چون بخاران بنید  
 آن دانش ببار ساختند  
 از تاب و دوش آدم سید کایان  
 بعضی از سانه بیدار از آن  
 این وقت را متصل خاشاک  
 قطع و بیکر و آه بایستی  
 بطلان انقضا سافت بپای  
 خواجوزت صلوات آنکه تفرین  
 وقت را متصل خان زانند  
 اگر چه کارش کان است حضرت  
 بنیاد نه جلد آن در سار



...

د. محمد علی قزوینی

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
سورة الفاتحة

مکتبہ اسلامیہ

...

卷之四

اگر مرکب کنند ممکن نیست تدبیرش جز آن نباشد که سرگروه توپخانه را مأمور فرمایند که نرگسکاو آن توپخانه  
جمع نموده برگرداند تا مقام معلوم خواهد رسید و سینه نهاد و یک نفر در آنوقت حاضر بود و ندای ایشان  
مخاطب شده امر کردند که یاران بیایند و بدرگاه مجیب الدعوات مسکنت نمایند که آن بانی  
گزاران برودن استعمال نرگسکاو آن توپخانه ماسک وقت بحول و قوت الهی میکان حدود رسید بعد  
از تمام دعا و املا تا محصل تحصیل شد و مولوی عبدالحی و مولوی یار جماعت برآورده جانب پنج  
آن تنه که بسیار ثقل از سران تنه بود و شاد کرده بودند و تمام گروه را بجانب سرش فرستادند و  
امر کردند که یکبارگی بکیرگو یان نبلطانید و نبلطان قتلان تابجاویش رسانند طرفه آنکه چنانچه  
که آن گروه کثیر میخواستند که نبلطانید بنشیند حضرت ارشاد کردند که دست خود را برآوردند  
و حضرت مع هر سرینق و دست قدم تهنیتی فرموده بکیرگو یان از هر دو دست شریف و مبارک  
نیفت زور میکردند و کوه کوه شد که زور میگردید یاران تعجب کنان خندان خندان  
بعضی الامیر رسانیدند که حضرت برای چه بدان مارا و در چمی آوریدند و از ما بچه کاران هیچ  
نیشود فقط زور جناب کافیت حضرت پاشا می گفتند که زور کنید و نبلطانید کاین  
برکت شماست که معانته میکنید ما همچون شما یان بنده خاکسار پروردگار هستیم سخن گفتن  
شده و خست از نیم گروه راه تابان نزل نگاه همچنین رسانیدند و خلاص کثیر از بزنا و پسرهای  
و استماع این کرامت بکیرگو و مردم مجتمع میگرددند و میدیدند و در آنوقت بر حضور فیض  
گنجو رحالت مجده و بان طاری بود و بعد تعمیه خانه فیض کاشانه اساس و سحر که متصل  
ملک شاه علیهم السلام صاحب رحمت الله شد و دیگر در وسط شهرای برپایی موافق سنت سینه

و ابی العطاءیات که بر او  
اجازت کرده بود و میفرمود  
که تمام آنچه را بخواهی بکن  
در روز و شب و صبح و در هر وقت  
که بخواهی و هر چه بخواهی

۵۵  
فی الجحیم من غنی می شد  
درین غنودا و آن بفضل  
و از سبب منان بختی که  
که بی از دیندار گردیدند و تقوی آن  
و بحال و تن این مثال بیان  
منوالست که هر که را باشد از حق  
بجای آن که یک روز پیوسته در  
که غنودا و آن بفضل







از دست غدار حاصل گشته  
 آنکه در کسب سعاد  
 قبول بریده نهادن  
 انفعال پنداری اند  
 در وقت انفعال حال  
 در اوج اوج  
 از دست غدار حاصل گشته

اگر بفضل الله تعالى در هر جمله و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول  
 دین است محروم و بیه نصیب خواهیم ماند و جهاد که بنحله شاخای اسلام است باصل مؤخر  
 و سادات نتوان کرد احوط و حسن بنات است که اول حج اود سازیم و انگاه به جهاد و قتال  
 بپردازیم بدین عزم با بجز به چند نشو و نساع النور بنام ساکنان و بی و پهلوت و سهار و پیر  
 شتلمه طلب ایشان بجزی آماج نگاشته و مولوی محمد اسماعیل مغفور و مولوی برادر  
 عبدالحی را که برای آوردن قباک لاسور بودند حواله نموده نخست آن نواحی فرمودند و  
 چون این نامه سعادت شناسه یا املی آن بلدان بوساطت این م سلطان فاکر گردید  
 آنها باغ و عمار و غیره اولاک خود فروخته کلمه اجمعون بدارالخلافت شاد جهان آباد  
 بخدمت آن پسر و خلقای باشندین حاضر گردیدند و هر یک عرض ایض خود یا محتوی قباک  
 سعادت این خیر نال بحضور اقدس اصلی نگاشته فرستادند درین اثنا رسکاتبات  
 املی کانپور و کولره جهان آباد و کجوه و فتح پور و قصب و ملو بطلب آن امام همام  
 بضراحت و التجار تمام فرستادند در وقت موقت این رساله بقصد نصیر آباد بود و فلان  
 سعادت عنوان بمضمون اینکه خود را زود شتاب بقاقله الملتحق کن که اراده سفر کانپور  
 دارم و واسطه منت بجا سعادت آکثیر درین دور و سیر و حده کرده است باید که بجز و وصول  
 این رقیه غیر مصحح بلاوقت و تسلیف روانه این نواحی شوی بجز و وصول جمیع که است  
 مشغول چون بخدمت والا رسیدیم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و مستقیم است که بعد از  
 ناز غیر ما اشراف و بعد از آنکه حضرت ما سرب خود را از بخششی با سعادت و بعد از مذاکره

شد و زونف گزیده و در نال  
 کی با سعادت بیست و فصل  
 از آنجا که فرموده یافت  
 آمده در دست مقام فرود  
 با بجام غنیان چشمک درین بین آن

این نامه سعادت شاد جهان  
 حاصل بود از آنجا که حج  
 حاصل بود از آنجا که حج  
 در پیشگاه بزرگوار  
 در پیشگاه بزرگوار  
 از شایسته است که بگوید  
 از شایسته است که بگوید

نود و یک در یکد کما نور سید  
 بیست و یک در یکد کما نور سید  
 بیست و یک در یکد کما نور سید  
 بیست و یک در یکد کما نور سید  
 بیست و یک در یکد کما نور سید  
 بیست و یک در یکد کما نور سید



نشسته ماند و در جوارش  
 خورشید را با لایق حال بود  
 منور و باغی از سبزه چمن  
 از چوبین از تپه ای بلند  
 سید و با بیک بلند گشت  
 باز زبان نیش در جان نکل  
 جگر آبی بگل شمع و خضرت  
 سر بر آن گردان و نشان خندان

سند و فرنگی بود که بشریت مستفیض گزید و سعادتمند و بخت هر روز ضیافت ایشان  
 میکرد و خانه و مسجد و دوسه کوشا و غیره اسباب و اطلاق کند ملک خود داشت نظر اشرف  
 گذرانید لیکن آنحضرت بعد جسد و جسد بسیار فرمودند که نفر خفا قبول کردم از طرف من  
 این مکان باشد و از خدمت آئینه دور و ندهد با خصوصاً از محاب لایان و از خدمت  
 لایان و ضیافت خود آنرا تا مسقط و راز و یکچشم در بر نیاید نمود و در ایام قامت آنجا  
 حواشی بل کوثره و جهان آبا و مع چند کسان برای طلب رسیدند آنحضرت عرض آن  
 بلده نموده بقدر و معیت از دم خود آن شهر را رشک ارم ساختند و خلق کثیر را بر معیت  
 خود بنواختند چون آفتاب جهان از آنجا متصل و قاضی آن قصد مع چند اهل آنجا  
 بخدمت رسیده و بسک مریدان مشک گردیده برای قدم رنج فرمودن که اهل آنجا  
 و حاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب و درخواست ایشان روانه قصد بند کوره گردید  
 و در مسجد قاضی مسطور محل قامت انگذند و جمیع ساکنان آن قصد ضیافت معیت گشتند  
 و کردار و ات عجیبه یکبار از اوقات جمیع ساله غریب و در ایام قامت این قصد  
 بود که روزی از روزها آنحضرت بدو اسه ناز و خجرا یافتند و یک نفر که سجدانه این  
 این رساله است همانا بر آفتاب شول بودند و بزره بدون فاصله احدی متصل آنجا  
 فیوضات جبار داشت و کلام مجید با بستگی نمودی بیند که مشغول آنجا بنسبت  
 اوقات سابق امر و زقریب چاشت که همچوگاه محمول بود کشید و چون خطیفه تلاوت رتبه  
 تا آخر رسیده بود و بنده ماسور باشغولی که از ابتدای سفر بود از جا بنمید و تنبیه و ال

فی طلبیداران شده بسیار  
 داده بودند که در دنیا بکین  
 قصد الایوب از عالم غیب گشت  
 او را که من توانا و محاب از فضل  
 خود بنواختند و بکین زمین بجه  
 او را که من توانا و محاب از فضل  
 خود بنواختند و بکین زمین بجه

در جهت المادی و دنیوی  
 بعد از ایندن این اشارت  
 فیض اشارت یکبار از محاب از فضل  
 ستمند که سالها در آن  
 ماکفی که از آنجا در آن  
 و تامل و تامل و تامل  
 محاب بدو صفو و بخت هم  
 بنده تفاوت و در جات





خداوند و ابلی این کعبه شریف آوردند و بعد سلام شربت دادند که ای این کعبه مرده باد ترا که  
 از دست مخالف مرده فرمود که یا ابلی این کعبه و در قرآن کن ابلی از آن حضرت پرسید که ای حضرت  
 از دست مخالف تصرف یا نام هرگز نیست چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابلی این کعبه ضعیف است  
 بعد از نماز سه روز و دو روز در گریه افتادند و چندین شادمانی دوست داد و خون  
 شادی گریه بود و مصرع از زبان کار آمد و شوازیست به آنم بر اصل سوانح نگارش  
 حالات فیض سمات آمدند که اوقات که چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند و آن  
 ابله بی و نواهی آن با قبائل و عشائر متقدم و وحده و چهل کس از ذکور و اناث باطله  
 و ذاری بر نیت حج بمشور و الا رسیدند و هر کس بر چه از قسم نذر راه بجراه داشت پیش  
 آنحضرت بنما و نزدیک صد کس از نواح بریلی و دلو و نصیر آباد و جاکس و غیره مجتمع گردیدند  
 بخدمت و الا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب یعنی فرزند و حیدر و کریم  
 با قبائل و ذاری که بخت بستند و والد ماجده جامع این رسالت مع بر چهار پسر خود  
 باز و اوج و ذرات ایشان کلهم اجمعین رفیق و همطریق گشتند و چون ابتدای این سفر  
 وسیله الظفر و ریحیکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جلوس شد  
 قرار یافته بود و عزیمت آنحضرت از راه تری بسمت مشرق بندگان که عبارت از  
 کاب بنگاله است عازم و راسخ گردیده بود روزی از روز بامشرف مجالست شریف  
 گردیدیم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند گویای ملاعزم معیت داری عرض کردم  
 سرالیه سیرم فرمود و حیدر فرمودند که چون سه برادر شما باز از مراجع و اولاد مع و اولاد

خداوند و ابلی این کعبه شریف آوردند و بعد سلام شربت دادند که ای این کعبه مرده باد ترا که  
 از دست مخالف مرده فرمود که یا ابلی این کعبه و در قرآن کن ابلی از آن حضرت پرسید که ای حضرت  
 از دست مخالف تصرف یا نام هرگز نیست چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابلی این کعبه ضعیف است  
 بعد از نماز سه روز و دو روز در گریه افتادند و چندین شادمانی دوست داد و خون  
 شادی گریه بود و مصرع از زبان کار آمد و شوازیست به آنم بر اصل سوانح نگارش  
 حالات فیض سمات آمدند که اوقات که چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند و آن  
 ابله بی و نواهی آن با قبائل و عشائر متقدم و وحده و چهل کس از ذکور و اناث باطله  
 و ذاری بر نیت حج بمشور و الا رسیدند و هر کس بر چه از قسم نذر راه بجراه داشت پیش  
 آنحضرت بنما و نزدیک صد کس از نواح بریلی و دلو و نصیر آباد و جاکس و غیره مجتمع گردیدند  
 بخدمت و الا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب یعنی فرزند و حیدر و کریم  
 با قبائل و ذاری که بخت بستند و والد ماجده جامع این رسالت مع بر چهار پسر خود  
 باز و اوج و ذرات ایشان کلهم اجمعین رفیق و همطریق گشتند و چون ابتدای این سفر  
 وسیله الظفر و ریحیکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جلوس شد  
 قرار یافته بود و عزیمت آنحضرت از راه تری بسمت مشرق بندگان که عبارت از  
 کاب بنگاله است عازم و راسخ گردیده بود روزی از روز بامشرف مجالست شریف  
 گردیدیم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند گویای ملاعزم معیت داری عرض کردم  
 سرالیه سیرم فرمود و حیدر فرمودند که چون سه برادر شما باز از مراجع و اولاد مع و اولاد

فاما صفت صفا که تری فیها عوجا که امیاه چون کف دست مری میشود بنامه  
دوشت قدیم در تمام زمین هزاران آبیاری معین یک گز و دو گز ملو از آب زلال صافی بی کدورت  
مساخته میشود با تخی از غیب که شخص او مری میشود و مره بعد اولی و مره بعد آخری می  
سید به معین که این زمین بر رو آفتاب بیان گشتی است در قبضه ملک و خالق آن ال  
خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و ضمون آیت کریمه و آیت الحمدنا  
خسرتهم فی الفلک المشحون مودی می سازد و بشاید که این معانی غریب و غامض  
این واقعه محبت را سیمای خواب برخاستم و بحضور اقدس و الاریسیده بعد از اسام  
عرض کردم که تشار الله تعالی بنده مع ایل و خیال رفیع این سفرهای یون بهر گز  
خواهد شد خواب فیض آب خندان خندان و مسور و رحمان دست شریفین بر دوش این  
نیفت شاده فرمودند که انکار آن روز و اقرار امر و زرا سبب و باعث جمعیت بنده  
خواب خود را عرض کرد آنحضرت فرمودند که بر چه شایان اگر چنینی باز یاد ادب و موعظه  
نکرده شود رجوع براه راست بدایت مستغذ و در شکل گردد و در هدیه سفر کن محال الله  
سلخ شوال العظم سنه یک هزار و دصد و سی و هشت هجری جمعیت چهار صد کس که اکثر از پیشانی  
شاهل بود نماز قصبه رای بریلی عبور در یکایمی نموده مقدار یک پان میای تو دیع خن  
جمعیت ایام بریلی و غیره مردمان اطراف که باله جمع شده بودند متوقف شده و گفتند که یک  
مخافنا ان سرکار دولتدار که مولوی محمد یوسف بهر حرم بودند یکصد و سی و پانصد نفر از اید  
برآمدند سیدالنجارین از دست شریفین خود گرفته بقدری رای بریلی و غیره محترقه

[illegible]



ایمان سلطان حسن چغتای  
در این روزگار که در این روزگار  
که در این روزگار که در این روزگار

ایمان سلطان حسن چغتای  
در این روزگار که در این روزگار  
که در این روزگار که در این روزگار

ایمان سلطان حسن چغتای  
در این روزگار که در این روزگار  
که در این روزگار که در این روزگار

ایمان سلطان حسن چغتای  
در این روزگار که در این روزگار  
که در این روزگار که در این روزگار

اسطفا ممکن نیست ازین پنج چه آید و ازین کلید یابین در کتاب بیان نقد را با کنایه  
که در یقوت حاضر اند و در تقسیم اول چیزی نیانته اند یکی از شاعران ایشان بسیارند که  
با هم قسمت کرده بگیرند و لوی صاحب بموجب امر شریف بجا آورده اند نگاه نگاه مبارک از  
سر برداشته باغوش نهاده دست بردار کشادند و فرمودند کای کریم کار سازین قدیم  
مخلوقات را که بعیت این مکنه ساختنی من بچاره را چاره ساز و لطفت خود را با این  
بر رده الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بعد از ان ای  
روان گردیدند در آثار راه دلو که بنده باطل فاخته گاهی سوار و گاه پیاده هر دو  
سیکر گفتگوی عجیب و تعاللات غریبه بر گوشه و کنار می شنید و در جواب یکی از آنها  
و هم نمی کشید یکی با هم خود میگفت کرای یار اینقدر خرج همراه دارم فان خرج جزو دست  
منزل کاغذ است و جواب میداد که من عشر عشر تو با خود ندارم خداوند که بر من چه تو  
گفته شد دیگری در جواب آن حکم با هم گفتند و میگفت که از خرج کیر و زور و رجه جایی  
گفتگوی دریا نیست بند حیران است که در آن غیب ساکن و فقر که دانی گفت ایشان  
نیست چون بمنزل خواهند رسید افطار ایشان از کجا خواهد گردید و بر روی ستو کلی که  
منصب ندیدی با سیدالها بدین میدانست از ساعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان  
خطاب کرد که ای هرزه درایان این چه گفتگوی است بهمین خیال باطل چرا تنم خود را  
به بین سفر مبارک میگزارند که می که سنان عالم را که خانه دوست و دشمن فرود می آید  
چرا چه اسفند انعام را که ام بکشاید آه و او بلا شایسته صبر کن که حرم خود بر آخته فیض شایان

ایمان سلطان حسن چغتای  
در این روزگار که در این روزگار  
که در این روزگار که در این روزگار

ایمان سلطان حسن چغتای  
در این روزگار که در این روزگار  
که در این روزگار که در این روزگار

ایمان سلطان حسن چغتای  
در این روزگار که در این روزگار  
که در این روزگار که در این روزگار











در رسیدن ضیافت قالیکاران بسیار  
در دست درازان و تکیه بر چوبک  
در فضا در آن مقام  
در چهارم موضع در چوبی  
زینت در وصال انداختن  
چای یک به یک سوارت برای  
فرش و تیار خود ابرین است  
چای وصال با انداختن و با این  
در و فضیلت تمام قالیکاران





که باز از شرک و بدعت و نفاق ایشان روایحی داشت بسبب ظهور آفتاب مسکنت  
 سینه رونق و رواج ایشان رو یکسایند و آن طریق مطلقاً محموسی شده بود و این  
 تقریر و لفظ را استقامت ساخته بمحمول امام محمد شین فرستادند و ضمن استقامت همین که هر که  
 چنین بگوید سزاوارش محبت چون استقامت بحضور و الارسید جوابش بدینگونه بود  
 تحریر یافت که از واصلان خدا این مدعی نباشد چرا که بغارت و نفوت ادنی صلوات  
 زمین و آسمان میگردد چنانچه فحوائی آیت کریمه ضا بکت علیهم السماء و الا انهم  
 الا الله نصر صریح قطعی است چون جواب با صواب و ندان شکن بجاسدان بدینگونه رسید  
 در غایت خجالت چند روز آن راز را پنهان داشتند و آخر بوجوب قول مشهور مصرع  
 یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن این راز مخفی بر ملا گردید و آن تیره و در آن  
 نمود و پشیمان شدند بالاخری بعد دوسه هفته از آمدن حضرت فرموده بطریق دیگر  
 چون آب دریا بقایت تیزی داشت در شهر مرزا پور رخت آقامست آنگونه نمیشد  
 عبد الطیف که از حمده بخاران هندوستان بودند و از مدت دوسال مشرف بهیت  
 مشرف شده دوسه روز در آن مقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر  
 گذاریدند و در کمربیت حج بیان بست بسک ما جلیان نسک گشتند و در آنجا  
 و قاست آن مقام خلایق کثیر آن شهر و نواحی آن بهیت نموده از شرک و بدعات و غیره  
 سائب و متنب گردیدند بعد انقضای یک هفته متوجه بلده بنارس گردیده کشتیها  
 در چنار گریه آقامست گزیدند دوسه روز در آن مقام مانده بطریق دیگر و زه قریب

عصر در بلده بنارس  
 کشتیها در چنار گریه  
 سائب و متنب گردیدند  
 در چنار گریه آقامست  
 گزیدند دوسه روز  
 در آن مقام مانده  
 بطریق دیگر و زه  
 قریب  
 در غایت خجالت  
 چند روز آن راز را  
 پنهان داشتند  
 و آخر بوجوب قول  
 مشهور مصرع  
 یار را یاری بود  
 از یار یار اندیشه  
 کن این راز مخفی  
 بر ملا گردید  
 و آن تیره و در  
 آن نمود  
 و پشیمان شدند  
 بالاخری بعد دوسه  
 هفته از آمدن  
 حضرت فرموده  
 بطریق دیگر  
 چون آب دریا  
 بقایت تیزی  
 داشت در شهر  
 مرزا پور رخت  
 آقامست  
 آنگونه  
 نمیشد  
 عبد الطیف  
 که از حمده  
 بخاران هندوستان  
 بودند و از مدت  
 دوسال مشرف  
 بهیت مشرف  
 شده دوسه روز  
 در آن مقام  
 ضیافت کردند  
 و قریب چهار  
 هزار روپیه  
 نذر گذاریدند  
 و در کمربیت  
 حج بیان بست  
 بسک ما جلیان  
 نسک گشتند  
 و در آنجا و  
 قاست آن مقام  
 خلایق کثیر آن  
 شهر و نواحی  
 آن بهیت  
 نموده از شرک  
 و بدعات و غیره  
 سائب و متنب  
 گردیدند  
 بعد انقضای  
 یک هفته  
 متوجه بلده  
 بنارس گردیدند  
 کشتیها در  
 چنار گریه  
 آقامست  
 گزیدند  
 دوسه روز  
 در آن مقام  
 مانده  
 بطریق دیگر  
 و زه قریب

افتاد و جانوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شدند بودند که تا سه روز اکثر اهل بنارس  
از آن متنع گشتند و چون طلوع سهیل و تخفیف سیل روداد حضرت براسه خود یکمین  
بجوه کرایه فرمود و از بنارس کوچ کرده بشهر غازی پور نزل اجلال فرمودند و سه روز  
اقامت در آن شهر چون روداد خلایق پیشمار از هر طرف بخدمت رسید و بیت فرمودند  
و از دور رغر نصابی از چند آویز که گوش ساخت از جمیع شرکها و بدعتها توبه نمودند  
و از آن بلده کوچ فرموده مصلح نامه فرود آمدند و بطور سابق خلایق پیشمار از  
بهره شتافته بهره باب بیت و نصاب گشتند و از آنجا به بکسر تشریف آوردند و شب  
شده مسجد کم کوچ نموده به وانا پور رسیدند و چون علم انگریز و دیگر ساکنان که از  
دلت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس سعادت بهتری  
مستعد بودند بر اضياف ایشان با قاست یکم هفته اتفاق افتاد و درین اقامت  
از سزمنهای مولانا اسماعیل شهید و مولانا عبدالجی مرحوم مولا علی انام از اجلان  
و اشراف خصوصاً اولیان از افعال شریفه و اعمال نیکو خویش تائب و محبت گشته  
گوشه عبادت اختیار کردند و با آنکه اسباب کثیر اموال خطیر میداشتند یکباره  
بر دست برداشتند بعد از تقاضای هفته در شهر غازی پور تشریف آوردند و متصل به  
گشتیما بقصد و مقدار دو هفته در آن شهر تشریف میداشتند و درین شهر بسیار خلایق کثیر  
از بزرگان و پیریه نصاب و اندر آن پیریه شخص سعادت پذیر گردیدند بعد از تقاضای ایام  
از آن شهر کوچ نموده به پور چند روز در شهر مونگیر رسیده یک روز اقامت کردند

این دو رافضی بود با آنکه چهار  
 روزی با یکدیگر در مسکنی بودند  
 کسی از آنها گفت آن مکان بسیار  
 بیرون برای ملاقات آن نام  
 و در آن خانه نشستند و بسیار  
 آداب و عبادت و خجسته را  
 قصبه کرد و روزی که خدمت

سیده فطیانت صابر  
با حسن چهره و پیشانی  
چرخ و شمشیر و زور از انجا  
شده در میدان جنگی  
از این مقدار که گفته شد  
فطانت با حسن

این کتاب در سال ۱۳۰۲ خورشیدی  
در تهران چاپ شد



سید عبد الله ابن سید باور علی که از اجل خلفای حضرت است و اکثر کتب و تفسیر مطبوع و خطی  
 بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از اخبار واداشته متصل بلده کلکته بر  
 هدایاری طعام چاشت کشتیوار بسته نشی این الدین وکیل گیتی که گل سر سبد امیران آن  
 خطبه بود با چند حامی و دیگر بفرستیدم خاکپای آن امام عالی مقام را منتظر انقلاب و دراز  
 سر و دندان شد کرای آفتاب مالک اگر بقدر و مسموم خود این فرد بمقتدار را بنظر  
 توجیه نوازی و کلیه احوال این فقیر را بشنود قدوم خود من و سیاهی نیا و آخرت سازی  
 دور از اخلاق درویشان و عجز نوازی نخواهد شد اگر سر و دست این کینه بشنود  
 مشرف گردد و زهی طالع این ناز شده نمی آقبال این محبت بلند خواهد بود چرا که حامی  
 و غیره ساکنین این بلده گرد با گروه برای ادراک این آقبال که استقبال است اینک بر سر  
 حضرت فرمودند که دشمنی بدیت بعد در شن بدانش پهلوان که باشد دست دوست  
 پیش و تلان و چون پیش مستی کردی گوی مصابری نثار شده العظیم ج بکاشا تو  
 و دیگر ملاقات قیام این شهر کن و دایمی نخواهم گردید درین شمار دوست حامی کشی  
 رسیدند و ملاقات فائز گردیده در خواست فرود آمدن بیکان خود با ازان حضرت بکمال  
 ساخت و بجا بیعت نمودند حضرت فرمودند که ما از منشی امین الدین احمد خان محدو که  
 کرده ایم که تاهت اقامت این شهر بیکان ایشان استقامت دارم اما حاصل بعد صلوة  
 مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری جنس مکان منشی  
 تشریف بردند و منشی مسطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغچه خویش که بیکان

در کتب و تفسیر مطبوع و خطی بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از اخبار واداشته متصل بلده کلکته بر هدایاری طعام چاشت کشتیوار بسته نشی این الدین وکیل گیتی که گل سر سبد امیران آن خطبه بود با چند حامی و دیگر بفرستیدم خاکپای آن امام عالی مقام را منتظر انقلاب و دراز سر و دندان شد کرای آفتاب مالک اگر بقدر و مسموم خود این فرد بمقتدار را بنظر توجیه نوازی و کلیه احوال این فقیر را بشنود قدوم خود من و سیاهی نیا و آخرت سازی دور از اخلاق درویشان و عجز نوازی نخواهد شد اگر سر و دست این کینه بشنود مشرف گردد و زهی طالع این ناز شده نمی آقبال این محبت بلند خواهد بود چرا که حامی و غیره ساکنین این بلده گرد با گروه برای ادراک این آقبال که استقبال است اینک بر سر حضرت فرمودند که دشمنی بدیت بعد در شن بدانش پهلوان که باشد دست دوست پیش و تلان و چون پیش مستی کردی گوی مصابری نثار شده العظیم ج بکاشا تو و دیگر ملاقات قیام این شهر کن و دایمی نخواهم گردید درین شمار دوست حامی کشی رسیدند و ملاقات فائز گردیده در خواست فرود آمدن بیکان خود با ازان حضرت بکمال ساخت و بجا بیعت نمودند حضرت فرمودند که ما از منشی امین الدین احمد خان محدو که کرده ایم که تاهت اقامت این شهر بیکان ایشان استقامت دارم اما حاصل بعد صلوة مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری جنس مکان منشی تشریف بردند و منشی مسطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغچه خویش که بیکان







از دستار با کمال تعجب و  
 زاری و لاجت و غاری  
 گریان و داناان و غلامان  
 شاید رخسار گرفته در سالکانه  
 بجا مانده و خفت و آید و شرف  
 از پیش او بود و بهر کسی غلام  
 و از آن جا بخانه و دیار گویم  
 حیات او بود و رسیده غلام  
 بهر دو دزدی دیگر و زیاده

از خانه شاه مغرب پا بیرون کشیده مانند قناد و ابله در چهار گوشه عالم تماشایی نگاه  
 آیات الهی و بزمی خفا نظر الی اناس هر حصة الله هر گوشه و کنار تماشایی و متر و دگر  
 نشی سبوق الذکر و در آن مقام و شست انجام که ملو و شجون از سر افغان و قناد و ملو  
 حضرت از اجانب و اقارب بود دست آن شاید رخسار گرفته و در خانه بسته بهر سر و پیش  
 قنطاریه کرد و حال آن دو کس به صدق این چند بیات مؤلف رساله است مثنوی  
 بیک برج شد ماه با مشتری  
 دو گوهر بیک کان نمودند جدا  
 از آن دو یک را سعادت قرین  
 یک را همچو گل دان و دگر همچو خسار  
 یک از شمع ایمان بد افروخته  
 یک چون چرخ ملک دیگری چون پری  
 یک کاسه و دیگری بے بسا  
 به تیه شقاوت و دگر خار چین  
 یک چون خزان دیگری چون بهار  
 زایان و دگر دیده برد و خسته

نقشش بود و دگر با حیات  
 سوگونی و بهر جان زیاد  
 ز زاری و بهر کس بود  
 ایشان کفایت و کس بود  
 دگر و گشته آفتاب بخت

چون بازار عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جان بلز و عشوق و دلنواز طناباز کرد  
 گشت خریداری مشتری برضای فروشنده متفق گردید و مشیت شراب از طاق  
 آورده با سائکین و بیال که کسی خاد و خواستند که با هم بنوشند که و خفا با  
 آنکه چند دروازه آن مکان بمان بهفت خانه زلیخا سعد و د و متعل بود و متعلق  
 و از جناب سید الهام چهرین رسیده بر کرسی که مقابل کرسی ایشان و در خاد و بود  
 انگشت بدمان بنشستند آن یوسف دوران چون تباعل تمام و تفکر مال کلام و  
 نگاه کرده بنشاخت مشیت و بیال و سائکین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح و تهلل

از دریا شرف ظاهر  
 جناب سید الهام چهرین  
 از در شرف ظاهر  
 ستم و بهر سلام  
 محالست خیر انجام

و مثنوی از جناب و سلام  
 بخت چیست مثنوی از جناب  
 شبیه تسبیح و دگر  
 پیش ایشان بجال تعظیم

و مثنوی از جناب و سلام  
 بخت چیست مثنوی از جناب  
 شبیه تسبیح و دگر  
 پیش ایشان بجال تعظیم



این سالک در شش باب  
کتابی بنامه گاهی نوشته است  
بسیار دارد و در این کتاب  
نموده که فیضیاب از او عطا شود  
عبدالحی صاحب گنجینه دینداران  
بنامه که کتب اسلام آباد  
در این کتاب بنامه گاهی  
نموده که فیضیاب از او عطا شود  
عبدالحی صاحب گنجینه دینداران  
بنامه که کتب اسلام آباد

بمعرض تبیان آورد و بعد از آن گفت که کدام مرد که آبرویش بجا نکند و خاری نگیرد  
شد در آن مجلس علی که محل مقصد صدق ایل یاباست رو آرم آگس مبادرت نموده و چنان  
گفت که اولیا رند و پیشوایان راه پد امطر ح انوار آتشی و انصاف انوار ضلیه الهی  
بستند اگر اراکات صادق و عزم تو به راسخ داری مضمون این رباعی را بدرقه خوشتر  
نموده قدم جبارت بر کثار رباعی

اگر کار و گریه و دست پرستی باز آ  
صد بار اگر تو به شکستی باز آ

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ  
درین دور که مادر که نویسی نیست

منشی مذکور بچند اصفا را این نوید فرست جاوید از سر قدم ساخته بکلمه الاحاطه گفت  
و بچند در و بروی آن شامل نورانی لرزان و گریان بر پای حضرت افتاد حضرت  
بر داشته در کنار گرفته و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جفا دادند در مدت هفت  
و عشره این خبر به خاص عام منتشر گشت و مساکین آن بلبه غمخیز نامت و دوا به هر  
ترب چنان که بشنید بیعت بهره باب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص  
گردید که در شش پاس فراخ بجز نماز پنجگانه دست نمیداد تا باکل و خرب چه رسد و چون  
اجماع خلایق بر روز از احاد و عشرات بل از الون کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع  
متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان ملو و ثخون میا خشتند و چون پر میگشت حضرت  
بر دروازه تشریف از زانی فرموده هفت هشت دستار را داده به گوشه و کنار آن مکان  
به بست با حین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ از آن آبانگ بلند تلقین میفرمودند

این کتاب برای خدمتگذاری  
ایشان پیشین بوده و چون  
مسلمانان بهنگام که خلایق  
ایشان که پدر و مادر ایشان  
میگشتند بطریق اسلام باشند  
و من بعد بهر نسی که باقی  
و معرفت و پیش نهاد خودی

بخدمتگاه ایشان  
تلقین بودند که با حین  
بخدمتگاه ایشان  
تلقین بودند که با حین  
بخدمتگاه ایشان  
تلقین بودند که با حین  
بخدمتگاه ایشان  
تلقین بودند که با حین  
بخدمتگاه ایشان  
تلقین بودند که با حین

کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز

کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز

۷۶

کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز

و حال کجای از زن و مرد و غنیش ساختن زنی که بی کجای بلور و خود و معالجه زنان و شوهری  
 داشت اگر در آن مجلس حاضر بودی سنت کجای برای ایشان جاری میساختند و اگر از آنجا  
 حاضر نبودی او را تا یکد تمام حاضر ساخته الفاطمه کجای و لطیفین فرموده رخصت نمود  
 و اگر احضارش ممکن نبودی بتعقد فرید ماسور شدی که الآن بدرون کجای جمیع فرستادی  
 و شیان محمود شدیده از وی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز و ردت  
 شش پارس بر مردمان این قماش سنت سنیه کجای جاری می بود و از هر در بلده  
 عظیم آباد و گلستانه اندر محله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون بالین سفیدین بیعت  
 خسته بسکن و ماوای خود جا گرفتند بر سرین متین خود در جمیع ساخته صاف صاف با رنگ  
 بلند میگفت که هر کس که از شما یان سیدالجهادین بیعت کرده باشند با من بگویند که هر سوت  
 برادری با وی جاری خواهم داشت و بر غلامی که ازین محل بیعت محرم خود را  
 خواهم نمود او را بدهد و روزی که خواهم بکاشت و احکام برادری یکتلم از وی مقطع  
 خواهم نمود و جز شرط و جهت تمام است چه گویم و چه نویسم که بعد از سونح این سانحه عیب  
 گونه هجوم دروازه آنحضرت شبانه روز میاید و موجود بود و خاصه بریده زبان از تو  
 تفصیل این اخبار اگر چه اندک از بسیار و شتی نمونه از خروار باشد از حیز ابکان میرود  
 و در هر هفته چون سیدالجهادین مولانا عبدالحی بنا که برای حفظ گفتن مقرر بود در روز  
 شنبه و روز مبارک جمیع بعد فراغ نماز ظهر که اذان وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان  
 شمع هدایت و ارشادی افروز خندند که خطایین پر وانه دار بران میسوختند بسیار از آن

کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز  
 کشتن چنانچه در سنه اولی از آن روز



...

...

110

10

...


10

6

...

...

...



2

نیست چرا که این درویش بعد یک دو سه روزی و یار عرب خواهد گردید ایشان بواجب و نه  
مخافه این کس نادانان تمایلت نایل معدوم خواهد گردید بسبب اینکه جمیع قوت مسلمانان  
بهم خود و ملوشتن بآنان غلاط و شدت و تحکم و مضبوط کردن که هر که دامن لب خود را باین  
نخواست بیلا بد جرم از سنگین بعد گرفتن تو به بد او ن طعام حسب حال و مقرر و مستقر  
از چنانچه اهل محله عمد نامه از جمیع توابع و متبوعین خویش نویسانده پیش خود میدارند  
حاکم بعد صفای این کلام ایشان گفت که برگاه این درویش تو بعد سفر مقصد خود خواهد  
گردد و بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در حصول شما تخفیف  
الیه پیش نهاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع همایان آنحضرت که  
از بریلی بار او حج معیت اختیار کرده بودند بقصد و پنجاه کس از زن و مرد و طفل  
بمعرض شما رسیده بودند و دیگر خلایق بیشمار که از نواحی آن بلده برای حجت و طواف  
میرسیدند عدد همانان و زرقای بالضم و گاهی متجاوز از آن میگشت بچهار احتیاج  
طبخ طعام و رساندن زبد و الاکم نمیشد بلکه آنقدر طعام ضایعت از هر جانب می آمد  
که از همان فاضل مانده در خانه های خود تقسیم می یافت و در باب احتیاج کمی برای  
شادی دختر و پسر خود و دیگری برای دفع قرضداری خود کسی بر آبنای مسجد و چاه  
هر چه بکس طلب میکرد دامن امید خود پر کرده میسکن خود سعادت می نمود شوق عیال  
ساجد که در آنوقت بر آنوقت حضرت بود اکثر حکم براء عطیه سالکین و محتاجین بر ایشان  
می یافت میگفت که در مدت اقامت کلمه الهیه قریب ده هزار و پید سالکین و غیره

[illegible][illegible]

این است و بهر دو عالم  
 است که او را پای نفس  
 آمد که نام صفت برست  
 از آنکه از این صفت  
 از آنکه از این صفت  
 از آنکه از این صفت

نوازن سباز بهاران بنار همه غسق در بحر صدق و صفا به بین سوسو صنعت کبریا بهین حیرتم رهبر و ننگسار	لایک سج دران بے شمار به سج و تمکیل حمد و ثنا که گفت اے زائر اندر بیا بخشش درون رفتم آشفته دار
--	--

این است و بهر دو عالم  
 است که او را پای نفس  
 آمد که نام صفت برست  
 از آنکه از این صفت  
 از آنکه از این صفت  
 از آنکه از این صفت

چون درون رفتم و مقدار دوسه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی  
 بر کرسی مکتلی بجا پرتابدار و یو ایت آیدار که هر دو از ان سخن گفتند  
 می ارزیدنشته است و جمالی دارد که عقل و صفات در وصف او بیادیه جزانی و  
 پیرایشان

گوران و بر خود چپان شنوی

چو تابنده خورشید در نیمروز عیان از رخس قدرت کردگار به تب لرزه دایم سبیل من عیان سبیلستان برگرد من ملایک و راساخته سجده گاه نهاده دوصد مهر حیرت لب سلامی نمودم بآن کشت کیش شده حیرتم جمله بیرون خرام	فزوان رخ خوب آن و لغوز غلط گفتمم اعجوبه روزگار ز شرمش عرق ریز گل در چین و در نقش برگ و رخس حلقه زن رخس ساده از ریش و سبیل چوله شادم چو پیش دله با ادب مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش بخندید و دادم جواب سلام
--	---

این است و بهر دو عالم  
 است که او را پای نفس  
 آمد که نام صفت برست  
 از آنکه از این صفت  
 از آنکه از این صفت  
 از آنکه از این صفت

این است و بهر دو عالم  
 است که او را پای نفس  
 آمد که نام صفت برست  
 از آنکه از این صفت  
 از آنکه از این صفت  
 از آنکه از این صفت



۱. چنانچه در این کتاب  
 ۲. در این کتاب  
 ۳. در این کتاب  
 ۴. در این کتاب  
 ۵. در این کتاب  
 ۶. در این کتاب  
 ۷. در این کتاب  
 ۸. در این کتاب  
 ۹. در این کتاب  
 ۱۰. در این کتاب







پیرانی نایابند و بر کلاه  
 ناکهانی و در کلاه آنکسان  
 ام صحنه کلا یا با کلاه  
 مازنین بول خود نموده و بی شکر  
 گریه و زاری آنکسان نظیر  
 نهاده و خود که اندام و بدن  
 پیرانیان پوشیده میانه  
 پیرانند و مسکین آنجا پندار  
 و چه زانند زاید الوصف از

زمین آن جسارت که کردم متوجه  
 بسیارم زم از لطف اے نیک خو  
 علی بعد ازین در بازاجام  
 که کردیم ختم سخن و اسلام

بعد گذشتن دوسه ساعت بخوابی لشکر برداشته و پروا نگذاشته که بر راه سرداوند  
 و حضرت جمیع اهل مرگ را یکجا فرموده و دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد  
 از آن کمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای ایامی جمیع  
 پیرگاه باری مسکلت نمودند و بوقت دعا و تائین ایامی کشتی عجب حالت بر حضرت  
 طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نواهی خاصه تجذایی شنود و چون  
 رویت زمین متعذر و مشکل گشت بگم آنحضرت بر کسی بجای و آرامگاه خویش فرار کردند  
 و مرکب مذکور لیله و نهاده و جریان بود تا آنکه در جزیر کلی کوک که منجمله جزایر علی است  
 لشکر کردند و ناخدا با کثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از کرب و فراق  
 در کلی کوک فروکش شدند احوال بسیار جنگویم و چه نویسم که معاللات و رسیات آن  
 مکان چگونه روزگار و مخالفت عداوت جمیع بلاد و امصار است چنانچه شما از آن خبر  
 خام بطریق اجمال می سپارم و انمودی باز آن درین صفت قرطاس می نگارم چون  
 آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گری منظر و اتمام طاری و ساریست و این  
 و سردی بجز نام گوش ایشان نرسیده بنود اتمام به زن و چه مرد بهم جریان میباشند  
 می که دختران ناکه اندامی از غلام خود ندارند و بر سر نه محض میگردد و باید و برون  
 و مادر خود و در و کانه های و محله های خویش می نشینند و در سر محلات و بلاد کشان

لیکن مستورات ایشان  
 پوشش افشاند و کلاه  
 زنان عربین و ایامی  
 شفا و قضا آنکه غلام  
 غلام برای اسوارت نمودند

۱۲

خود باز میگردد و در باز  
 چنانچه در کتب آنجا است  
 میشود نام و سنین  
 شایع الشیبه آنجا است  
 گفته و جازات بر آن  
 بجز و نیست بجز و در  
 در آنجا بسیار از آن  
 چنانچه در کتب آنجا است  
 چنانچه در کتب آنجا است  
 چنانچه در کتب آنجا است

در آنجا بسیار از آن  
 چنانچه در کتب آنجا است  
 چنانچه در کتب آنجا است  
 چنانچه در کتب آنجا است  
 چنانچه در کتب آنجا است



این شخصیت پیش آید  
 و این ملک نیز نیت  
 و صاحب آنکس در نیت  
 نیتان باشد و نیتان در نیت  
 نیتان صاحب خود باشد  
 نیتان انسان میکند کاهی  
 نیتان شایسته نیتان  
 نیتان باقی آن نیتان

نصف مهر مقرر فی الفور بدست قاضی سپرده بانکه خود پیش بخاند زن خود میرود و  
 چون بناوی صاحب جهاز قبل و او گلی بر کبان جهاز میرسد آن منکوحه اطلاع یافته  
 شوی خود را بانزد قاضی حاضر میاز و قاضی از وی می پرسد که تو بعد یکد و روز  
 جهاز نشسته را بی منزل مقصود خود خواهی گشت یا فی هر باخروج ایام عدت تنگی  
 بیار و عورت خود را سه طلاق بده و اگر طلاق منظور نیست خرج و نفقہ سال بوی  
 بسیار چون درین مدت خواهی رسید طلاق سه طلاق را شرط کن اگر بعد و نیم سال  
 خواهی آمد هر گونه بوی طلاق سه طلاق نخواهد افتاد و چون آن بندر صیقل جهاز  
 چین و روم و هندوستان و اکثر بلاد است اکثر کسان آنجا آمده بخرج صد و ده  
 و بر بیه زن صاحب جمال بقصد آورده اند فی که جهاز ایشان بر کنار آن  
 و یار برای خرید و فرخت میماند بوجه شرعی معاشرت می نمایند و چون جهاز زن  
 میشود زنی که بر سر لازم باشد زن منکوحه سپرده طلاق میدهند ازین باعث  
 در سه سال اولاد بسیار از ذکور و اناث متولد میشوند و چون بعد بلوغ و جوانی  
 میرسند و از پدر خود جدا و مطلقا خبر ندارند نسبت خود بطرف مادر می نمایند همین  
 است که ایشان را با پلا میگویند یعنی بچایور و ساجدان شهر پاکمال رونق و نصیبت  
 مسجدی که در روضه نباشد و فروش مکلف و فنانو سهای زیبای  
 و قندیلهای شفاف بانواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجدها آویخته اند و  
 اگر حیوانات در آن مسجد سافری فروکش گردد غنیمت بارده و نفقہ وارده انگاشته

۳۰

و این شخصیت پیش آید  
 و این ملک نیز نیت  
 و صاحب آنکس در نیت  
 نیتان باشد و نیتان در نیت  
 نیتان صاحب خود باشد  
 نیتان انسان میکند کاهی  
 نیتان شایسته نیتان  
 نیتان باقی آن نیتان  
 و این شخصیت پیش آید  
 و این ملک نیز نیت  
 و صاحب آنکس در نیت  
 نیتان باشد و نیتان در نیت  
 نیتان صاحب خود باشد  
 نیتان انسان میکند کاهی  
 نیتان شایسته نیتان  
 نیتان باقی آن نیتان

و این شخصیت پیش آید  
 و این ملک نیز نیت  
 و صاحب آنکس در نیت  
 نیتان باشد و نیتان در نیت  
 نیتان صاحب خود باشد  
 نیتان انسان میکند کاهی  
 نیتان شایسته نیتان  
 نیتان باقی آن نیتان

کوه رفت آباد است نیک  
 در یک نظر زمین را گویند  
 ایشان یعنی در ترازو  
 بنا کرده باشند و سنگ  
 که در این سنگ  
 از این سنگ  
 از این سنگ

برای آنکه در دو یا چهار پنج سال بیاید بعده درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری  
 این درختها با انواع شتی مقرر و معمول است که درخت خشکوفه دار و دوم نیم رسیده  
 و سوم میوهایش تنجی و کمالیت رسیده مالک خود را بر غور دار سیدار و برگ تنول  
 و شالی اقسام و انواع برنج یا آوار از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت  
 از یک است زیاده تر از خر و خاشاک شبانه روز فیلان بخورند و چون جنگل تنگی  
 متصل آن بلده است فراخی بزم بلکه وجود و چو بد که بکار عمارت آید بخوبی بهم میرسد  
 و در هر خانه ده و دوازده درخت لعل سیاه چنانچه در ملک مادرخت بقولات بخانها  
 میباشند و راجع است بعد دو سه روز یکد و سه آمار فرا هم میکنند و درخت آن شاخه  
 نیست بلکه ذی تخم است و غر و عات میل سپید بسیار است و ناچیل و فوفل سیاه  
 و فراوان فراوان است برای خریداری همین شیا جواز مادرین بندر میرسند و زبانی  
 این ملک بجهت آنکه با سنگل پ اتصال دارد سنگل پی است که صلا و مطلقا نفهم  
 نمی آید و بدون ترجمان کار و رای نیست مقدار و مفسه کثری کم باز یاده اتفاق  
 اقامت افتاد بعد از آن بر جهاز نشسته بطرف حجاز روانه گردیدیم و چون از  
 دوازده طیار که هر یک از آنها بتا در یکا شوراند قطع نموده در جزیره سیلان که  
 مر و اید سیلانی از اینجا بمرسد و این جزیره وسیع و فصیح واقع شده و دارالسلطنت  
 این جزیره سنگل پ است و مبط آدم علیه السلام همین مکان است بر حیل نوع  
 کوار تفر

نموده اند و بر آن زیارت نموده اند  
 علیه السلام سیاهان جلودار  
 سیاهان کوفه جلودار  
 در دوازده روز

از این کوه  
 از این کوه  
 از این کوه  
 از این کوه

و چون از آن دور شد و رفت  
 و چون از آن دور شد و رفت  
 و چون از آن دور شد و رفت  
 و چون از آن دور شد و رفت



چون پند نام خوش کند قصه از کنار سنگدین متعاض نموده بعد از قدری دریا  
نور روی وقت صبح قلعه نکا شود اگر گشت نیز میان که نظر خود بدانجا نباشد بگماشتند میگفت  
که شیخی بطوریکه سرخ درواجی دریای نظری آید چون از معلم پرسیده شد گفت که  
چون قلعه نکا است و از غایت موج و اضطراب دریا گاهی پدیدار میشود و گاهی  
پنهان میگردد سلطان عربی این را قلعه الغاریت میگویند و سیت بند را نیز که مجازا  
نکا تا کنار دریا دراز و طول نمودار میشود و نزدیک آن مشهور به بلرام است گفت  
مقابله را در آن بدریا بسته بود و الی الآن زیارتگاه بنودانست و بر کس از شما  
امر و زورت شب یا آلهی تعجیل یا قنای و اعتقاد از جمیع جرایم و منای  
واجب و مستحکم است چون شب درآمد آنحضرت بعد از نماز عشاء بن حزب الهی که در  
را شب سه بار خوانند و میفرمودند که غاریت و شیاطین را که زهره تعاقب این  
گروه قلیل سیدانند اینک گوی و اینک میدان و در آن شب تاریک آنحضرت اکثر  
بیدار می بودند و مانند پاسبانان دور و میگره بالا و نگاه زیر مرقه بعد از آخری مرقه  
بعد از اولی و تمام جواز میفرمودند تا آنکه شب بپایان رسید و صبح صادق بدید  
و جواز از مکان خون و هولناک بخیریت تمام بدرآمد و هرگاه یک روز روشن شد  
ما خدا چند طبق جلوی از حیره خویش بیرون آورده مجلس مع لود شریف منعقد  
کرده بعد از اختتام قصاید مولودیه شرعی تقسیم نمود و روز سوم شخصی از  
جهاز دیگر که در سلک تافله نامسلک بودند برز و ورق گشته بر جهاز آمد و حال





گفت پنهان دوسه اشتر بسیار  
گفت که بجای شتران زین محل  
گر بر دم قوت پایم کیاست  
چو نگه شنیدند رفیقان چنین  
مضطرب و گریه کنان زار زار  
دست بردن آرد که وقت دعاست  
گفت پناه من و تان داد است  
او همه می بیند و دانند را  
لیک بخوانند درین مضطرب  
کس عدو خود نه بی پایان نیاند  
گفت نگه کن تو به پایان کوه  
باد و شتر بان گفت شان چهار  
چشم خود آنسو همه می دوختند  
چو مگر رسیدند همه اشتران  
کین شتران گر بکرایه دهی  
گفت یک به سه کرایه و دم  
یافتم آن اشتر و شتر سوار

ما همه گردیم بر آن سوار  
 بهست بیه دور در راه ایجمل  
 هر قدم این دم بدیم از دیانت  
 هر چه گشتند نصابت حسین  
 جمله بگفتند از آن غمگسار  
 غیر دعای تو پشاهم کجاست  
 آنکه بهر حال مرا یاور است  
 هر چه ضرورت رساند مرا  
 هیچ مشکلی همه کس بهت بار  
 کلامه یک مژده ده و در قنات  
 چهار شتر با همه خسته و شکوه  
 این طرف آیمند هلا هوشدار  
 شمع طرب یک بیک افزون شده  
 کرد نقیص یک از ساربان  
 منت و احسان بسد مانعی  
 منت و احسان ز چهر و برنم  
 غورم و خنده ان چو گل نو بار

پس بنمودند  
تا نزد اجرت بر قاضی بایزید  
اوست این که بدو بپایند  
چون بر قاضی رسیدند باز  
باز نمودند ازین پرده از  
قاضی و آن جلد نمایان  
۶۷  
آن شهر و میقان او  
فصلی بگفتند که این ماجرا  
فصلی از افضال خدا بر شما  
است تا این مردم غیبی بود  
که می بیند و بشمارد و نمود  
در این چنین است و او را

















او را این سخن بگویند  
بیت از او ناپسند آید سر  
محت است نکات و زائد میرا  
آن شهید نام دارا حیدر  
چون شنیدی این کلام داشت  
غیر وی مگر و منوچهری بدان  
خسته گفتی با خداوند جان  
کای خدا این فقهه آملی  
ت او را باز

محمود ریافت چنانچه این حکایت منظومه از ان خبر میدهد حکایت

آتم اسمیسل مولانا شمشید  
جج محمد و کرد جانش آرم یافت  
بعد چندین روز او بیمار شد  
در کسوف آمد چو آن بدر میسر  
جملگی ندیدند با این گفتند  
آن معاصین و سفوف و آن شراب  
از حیاتش چه کند مایوس آمدند  
بود مولانا شمشید از حسد  
شب نحقی روز ناسودی زمین  
بود آن ستور و محمد و مه  
داشتی بیعتش انکار با  
نوش بود آن نیش می پنداشتی  
بار بار ز گفت مولانا شمشید  
خیز بیت کن بخور نهایه از  
تیره گشتی مادرش چون این کلام  
باز گفتی گای پسر زینسان گو

همسره سید چو در کمره رسید  
صید مقصد یک بیک در دام یافت  
ظافتش خد طاق وین ناچار شد  
چاره کردندش طیبیان کثیر  
از هنر صد رنگ رنگین ریختند  
بود در حقش بیان ز هنر ناب  
جمد مالان دست افروزانند  
روز و شب در خدمت او پاینده  
همچو ماه از غم بفرسودی همین  
از نعیم سیدم محسوس  
مینمود این گل بچشمش خار  
نور بود آن نارے انگاشتی  
ماورایین طرفه خوان از حق سید  
هر که نخورد آه بروی و آه  
گوش کردی زان شهید نیکنام  
کس غلام خود ناز و پیشرو

و اینچنین منتقل می شود

[illegible][illegible]





واکه در حجاب و سلم و این  
 نه و تمام سال خوش روزی است  
 اینست یاقی با هم سال حسن  
 اینست یاقی با هم سال حسن  
 اینست یاقی با هم سال حسن  
 اینست یاقی با هم سال حسن

این ابیات گوش افامنی و ادانی رسانید ابیات

بگلان صید تر بان برنگلنگ بنگر نمایان شد تو گوئی ناخن تقدیر بر هر حل مشکلا مبارک باد بر آنکس که در بیت احرام تو در عزات شو میدان محشر آفا نشان ندای فاسق بیا رسید و گوش این دل ز زخم تیر لبیک آن زمان که حاجیان طعن سید احمد را علی آخر رسیدستی	فلک که بچو گوی آمد وانش طرزه چو گلن شد پدیدار آمد و زان شکلات خلق آسکن رسید و از پس کیهنته برج پویان شد که یک عالم رسید و بر گناه خویش گریان شد چو غلغلی را بر تمام در خلاص گویان شد گر تران بود ملعون بر زبان تکلان خیران شد در اینجا مقصد دل یافتی کارت بسامان شد
--	---

و در ششم و هجدهم که یوم التزوین است گویند خطیب در مسجد احرام که ای حاج از حیا بر ساطع  
 روم خلد اندک و سلطان با قافله شام و عصر و روم آمده بود و کمال فصاحت و بلاغت  
 بر منبر مسجد احرام حضور خطایان که قریب یک گله آدم در اینجا مجتمع شده بودند شکل بر نشاند  
 حج خوانده آویزده گوش خاص عام گردانیده من بعد از غ نماز عصر اعلیٰ و غیره بیعت  
 خود را مفضل گردانیده حواله بدویان که از طرف پادشاه که عبارت از نائب سلطان  
 نموده که در روانه نشاند کسی وقت مغرب و کسی بعد آن در آن شهر که است بهر  
 منزل ساختند و مناشیر بیت معلوم و مشون از عمارات عالی و اسواق متعالیه که  
 در وسط آن شهر مسجد خیفه که بسیار گیر و وسیع است بر قبر آدم علیه السلام واقع شده  
 و در میان مسجد گنبدیست که در ضمن آن بر پاست که صلابه غیر است صلی علیه

45

و در آن روز که سوره مبارکه الاحقاف  
 در آن نازل شده در میان  
 و در آن روز که سوره مبارکه الاحقاف  
 در آن نازل شده در میان  
 و در آن روز که سوره مبارکه الاحقاف  
 در آن نازل شده در میان  
 و در آن روز که سوره مبارکه الاحقاف  
 در آن نازل شده در میان

و در آن روز که سوره مبارکه الاحقاف  
 در آن نازل شده در میان  
 و در آن روز که سوره مبارکه الاحقاف  
 در آن نازل شده در میان  
 و در آن روز که سوره مبارکه الاحقاف  
 در آن نازل شده در میان





بعد از این و از این است که  
 هر یک از اینها را در وقت  
 و چون از روزی بطلان  
 بیت الله اعظمی است  
 انصاف و الموده است از این  
 ساحت عظمی برایتان

برای خود و حاضرین و غائبین که با ایشان دست اراده داده بود و مودی فرمودند  
 و یکی از کرامت آن پیشوای اهل بیت است که از آن تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود  
 که ما ساز و آیدیم این دعا تا فوق السامع تفع ساختند که اینجند این بنده عاجز مستمند  
 با قافله نیازمندان که محض انضال به حال تو باین عطیه مرضیه بی روی برافز  
 و بسیار ای گردیده و باین سعادت عظمی رسیده و بچکس ایندار ابد نیا مقرب لقب حاجی  
 سازد و در عرصات قیامت ایندار ابرار تو کسی نتواند و نیست و چند سال بدین  
 ماجر امتحنی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگردد  
 امید قوی است که او حیدر دیگر چنین بوقت اجابت رسیده باشد و چون امیر حاج  
 آفتاب از ماده نیز ز قمار فلک و دوار فرو آمده ندای حج مبارک بگوش یکدگر می  
 رسانند و هر یک بکمال رحمت و تئابی روانه مزدلفه که او را مشعر الحرام میگویند  
 راز عرفات سحر کرده طواف مکرمه است شدند و به شب تار یکدگر و انعام جمیع  
 گشته نماز مغربین او ساخته و دستر کاخود یا آرزیدند و چون صبح صادق زید و  
 همه از خواب سر برآوردند نماز صبح ادا نموده خطیب خطبه شریف بر جمیع حاضرین و محال  
 و رفت رسول با کمال صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم و کیفیت قربانی با شرح و  
 بسط تمام و غیره مناسک بیا بگویند اکثر خطاین خواص الناس بحمد و طبع نیز اعظم متوجه  
 مناسک شدند و خواص اهل علم بعد ساعت خطبه بگرای آنطرف گردیدند و نماز پنجشنبه  
 شرعی است سخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص خواص را هم گشته

تمام از اینها بر سر  
 حفظ در واجل و در وقت  
 بدین نشان مناسک شریف  
 اندر زیاده نماز و اسرار و زو  
 مناسک بگذرانند و در  
 بجز اینها ششول می مانند

نام شهر دیکو در هم و نصف  
 شهر از آن است و در بلاد  
 احتمال طواف و صلوات  
 اناسم و اتفاق افتاد  
 نهاده آن امام عظیم  
 بدینا بی نهایت  
 در این نماز و در این  
 در این که در این













و فرمایان بگویند که این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات

از منو چتر صد طوفان اشک آید بر  
 خوی نخلت ریزد و گوید نغمه ای  
 مسکن سیم رخ فروست اگر داری خبر  
 عزت تاب حشر بر ما ساجان سازد بر  
 هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر  
 شمس رخ اصطفی و گریه از آن  
 معنی و الفیل گیسوی سیاهش را  
 حاجی از آن افتخار و نشان دارد  
 دشمنان را سرنگون بینی روان کوه  
 سالح ماه و روز و شب بی مهر شام  
 ما شود از سود سودای زیارتش

بر روان راقبه اش آید چو ناگه در نظر  
 قبه که ز نقش عرش سینه ها  
 قبه او بیضه تقدیر حق و کائنات  
 روز محشر زبان بران آید کشاید با  
 تو بگردم صان میگردد ششمین روز  
 سید عالم محمد مصطفی خیر البری  
 واضحی روزیست از روزی که  
 از لک طرفه تشریف ز رحمت یافته  
 و نشانش را تو بای غم و خندان  
 صلوات و اما ابد علی عبد الباقی  
 برود و اینک علی با کاروان احمدی

این کلمات در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات

۱۰۲

چون سجده فرمودند و در غم و غم  
 را پیش و گامانی مصر و نهند سنگباری  
 تفصیل این حال تبیین انتقال بدین موال است که چون از منزلی که تشریف بفرموده  
 گشت روز دیگر از آنجا وقت ظهر تا نذر روز منزل مقصود شد و هر یک میان گل  
 نهند و چون بلبل غزل خوان بودند و طبیعت سرحد تا فلان اعنی جناب اقا

و این کلمات در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات

و این کلمات در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات

و این کلمات در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات  
 در میان اطفال و بزرگان  
 بسیار است و این کلمات



سوی فاضل انان الی حبیب  
 در شکر پیش از وصل حبیب  
 نور و صی سکنای اصل و کار  
 حبیب حضرت سید سلیمان  
 نیابت نامیان و از شرف  
 حجت می وصل و تفتش  
 حجت و بدر چهره شایان  
 حجت بود و در شایان  
 حجت بود و در شایان

تغلی را متعاضی باشد در آن حالت پر مال است امیر جلالت این فاضل یار نیست که در  
 شقاوت پزده که رشته اخوت و عوت فیما بینهما مضبوط و مربوط بود و چار شده که  
 را بشناختند و نزدی پیشش رفته سلام کرده و در هم معانقه و مصافحه با هم سلوک کردند  
 و گفتند که زینهار ازین فاضل دست تعرض بردارید زیرا که اول و دین فاضل بر خور  
 و پوشاک و تسمان اسباب هم نیست و در آنکه احمد پاشا نائب سلطان بزمان خود  
 اینها را بچین داده اینطرف فرستاده از آنجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون  
 آن ایشان چاره نمیدارند اینک فاضل مغربیان که ملو و شون از زر مغربست بدو  
 ما میرسد و ازینجا یک فرسخ فاصله دارد و محضت بارده و نعمت غیر ترقیب باید اگلاشت  
 و در امر چون منت و احسان خویش باید پنداشت ششوی

پس ایگی فاضل مغرب است بمغرب نشان گر شو و آفتاب همه نازش عالم از زیر است تیریش چو این مرده از وی شنید روان رفت ناگه بکوه بلند از آن باگ آبخلد جمع آمدند شد از برکت سید کائنات بهم از برکت آمد که همنام است	پیر از گوهر و در هم مغرب است و لے مشرقش جان پر از زتاب همه محاش سعدن گوهر است از آن دست بردار شد آن شنید بشکر یک با نگزد آن خوانند چهره و آنساگر و شمع آمدند علیه السلام و علیه الصلوة رضا جوی از روی کام است
--	--

حجت بود و در شایان  
 حجت بود و در شایان  
 حجت بود و در شایان  
 حجت بود و در شایان  
 حجت بود و در شایان  
 حجت بود و در شایان  
 حجت بود و در شایان  
 حجت بود و در شایان  
 حجت بود و در شایان  
 حجت بود و در شایان

در این کتاب ازین فاضل  
 در این کتاب ازین فاضل  
 در این کتاب ازین فاضل  
 در این کتاب ازین فاضل  
 در این کتاب ازین فاضل  
 در این کتاب ازین فاضل  
 در این کتاب ازین فاضل  
 در این کتاب ازین فاضل  
 در این کتاب ازین فاضل  
 در این کتاب ازین فاضل

که قوی و در راه بنانی  
 ای نوشان گوی که در راه  
 که قوی و در راه بنانی  
 ای نوشان گوی که در راه  
 که قوی و در راه بنانی  
 ای نوشان گوی که در راه  
 که قوی و در راه بنانی  
 ای نوشان گوی که در راه  
 که قوی و در راه بنانی  
 ای نوشان گوی که در راه

طهره آن تشنگی که سیرایم  
(۱۵) علم، شمع دوست نزدیکیست

توز لطف و کرم بفرمائی  
چون نگردی در و تسامائی

قصه کوتاه وقت عصر بود که اجزای رهنمان رونمود و بقیه تالار از دست ایشان  
سجایافته آخر مغرب که وقت غیبت شفق است و رز و احمیله رسیدیم ساعتی  
در آن مقام برای قضای بعضی بواجب گذشت واقع شد بالاخری قاعده بیشتر روانه شد  
نصف شب در مدینه سکینه در رنانه متصل عمده گاه که الحال بازار آن شهر فیض  
بهر است مقام واقع شد باقی شب بعضی از آن بواجب بعضی در غلغله تبدیل جابله شد  
و بیشتر از صبح صادق چون دروازه قلعه اش را داخل مدینه قاص شده و صبح  
شریف رسیدیم و بعد از استناز اشراق رو بروی مواجه اقدس شاهه بترانه این  
بسلام مترنگ گردیده شاید مقصود بکبار گرفتیم گفتیم سلام فی لغت خیر الانام

اسلام می نور پر ایمان

اسلام ای صدر پدرو و جهان

السلام ای پادشاه مرسلان

اسلام ای رویتو تمس الضحی

اسلام ہی نائب پروردگار

السلام اے مسطفیٰ اسی محتجیہ

اسلام کے سید عالمی سب

اسلام کے محیط روح الامین

اسلام ای مضیق عشق البرج جان

اسلام کے قیام کے بعد حضرت صاحبزادان

اسلام امی مویثو لیل الدبی

اسلام ای قاسم حیات

اسلام ای مقتدای ابتدا

اسلام اسی معدن علم و ادب

دین اسلام

میرزا یونس

\_\_\_\_\_

... ..

بسم الله الرحمن الرحيم

السلامی

31/12/1954

102



سید داود افغانی با حسن و قبح و غیره





حجت کج کرتا رصد کرد و غلوار و نمان  
 مهر و کیش هر بهر تر است از وی اندر  
 کلاه یوسف را از آغوش پدر و در آفتاب  
 اتفاقاً یک دو کس گزند و صلی یافتند  
 یک دو کس را گردی شادان و خرم یافتند  
 چاره باید ساختن ناچار باید ساختن  
 ای علی بر شیز با احمد بسوی کمر

همانند زلف و اغیار حسنیهای عاشقان  
 غریب شیرین او ز هر بهت از روی المان  
 گریختن را بوسل او نماید شادمان  
 صحرای شان بشبدر افکند او گیان  
 سنگهای درد و غم بار و بران از بکران  
 سر نهاد ستم بقدر خداوند جهان  
 بان و رودی خوان بتو دلچسپ و ناز

اکنون وقت آن سید که قصید و نصیحه که نوکر نیز خاتم موقوف این نامه که راست شناس است  
آویزه گوش مستعان ساخته مسرور و معظوظ نمایم و گوهر آبدار آفرین و جواهر دایره  
عقین از بهر گوشه دامن و امن بر یابیم ایات نظم

گرفت ملک و لم شاه غمهم آسانی  
متاع صبر شکستم از وفایت رفت  
ز خار حادش چون گل تمام محو دم  
بباغ دل کند انشاد و بلبل طبعم  
تمام سوده الماس میشود هیهات  
ز رشک و بیده سن کاب و رنگ برآورد  
ز سوزش تو من ای ملاخت حاتم

به فوج بے سروسامانی پریشانی  
 سوز از موم خزان بهارستانی  
 چو غنچه خون جگر میخوریم پنهانی  
 هزار مرثیها موقع غمتل خوانی  
 اگر بدیده کشم سر مرا صفایانی  
 ننگند خاک بسر معدن نیشانی  
 که خفتگان عدم را از خواب نیزانی





شعرت ان الذي في نفسي  
عليك القدر

Chad

درمیان سال ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم

سید سجاد

مجلس

三

ز دست رفتن اگر دست من نیگیری  
 بگویم عظمت آن ذوالجلال اکلام  
 با نیلار و رسل آنکه محو فرمودند  
 بصدق صاحب غار و بعد از آنکه  
 بشاه حیدر که در رفات کفار  
 بان در گوهر یکتا است که از بی شان  
 بآب دیده عیر انسا که چنانش  
 که ساز از کرمت جمله مقصد مصل  
 همیشه تا چمن ببلبلان بفضل بهار  
 چمن چمن گل صلوات بر تو باد و تار

خدای را بکن ای ناخدا گسبانی  
 که داشت ملک رسالت بنات از لای  
 ز لوح کون و مکان حرف که طیبانی  
 بحکم جامع آیاتهای خرقانی  
 که یافت رونق از و کشور سلمانی  
 درام روح امین که دهمد جنبانی  
 شدند از غم و بحر تور شکستمانی  
 منه سینه من و باغ یاس و حرمانی  
 بهم گفتند غزلخوانی و گل آشنانی  
 بر آمل و محبت تو بهم از ریاض برزوانی

۱۰۹

بعد از وقت این رو یا حضرت در هر صبح سه روز تجسس سفر و تدبیر با محتاج ضروری  
نموده است و نیمه صبح اول از مدینه منوره کوچ مع قافلہ فرمودند و در منزل توقف  
که میقات اہل مدینہ است اقامت فرمودند شب بمانجای وقت نموده احرام عزمیست  
بیشتر رواه گشته ضعف او مرضی که سبب شدت سرما از احرام مندر و بر بودند انصرام  
این مہرام بر حجت کریمات اہل شام است موقوف داشتند چنانچہ بعد از ورود آج قدام  
با قیامندگان احرام بستند الغرض بعد از طریان زده منزل و دو یک قیام در بلد الامین و شب  
و صبح بخیرت و عافیت رسیدند و در خانہای خود با سکونت گزیدند و مضمون اگر است

[illegible]

این مکتوب است به دست حضرت  
 شاهنشاهی ایران  
 این مکتوب است به دست حضرت  
 شاهنشاهی ایران  
 این مکتوب است به دست حضرت  
 شاهنشاهی ایران

در جوش بود هر یک بی ناله و بی غصه و این اشعار آید از دگر بگردد و نه ملک در این بیاید و عمل

از غرق تو تمامی طاقت من گشت طاق  
 بی تو گردیدیم و آمد بدر و روم در حاق  
 دلان دل شوریده ام گشته کباب از احتراق  
 داغ تو مانده نشان بر سینه یابو مملو شلاق  
 در نماز و در دعا با از نیاز و خفایات  
 ای سید پوش عرب ای قلیه شام و عراق  
 الوداع ای جان جانان بنده یوم العراق

الوداع ای کعبه نیک آمد یوم العراق  
 و افکار و سوگواری و بقرار و سوخته  
 چشم من شد آبریز و سینه ام شده خیز  
 سیردم از کو تو گریان و نالان و جزیر  
 گر روم لیکن کنم روی توجیه سوی تو  
 مسجد تو چشم عالم تو دران چو مروی  
 سیر و اکنون علی با احمد از حکم قضا

و میمانی پیش آمدن عشوی  
 چنان شش هایت شد از دستان  
 که اندی کاز بدست گشت شون  
 چون بنگار ازان فویش پیاورد

بعد از ختم طواف از باب الوداع بیرون شده بر آستان سوار گردیده بهر شب  
 راه رفته به جگهان بجهه رسیده و از آنجا شکیز زده به بندر جده قیام و روز بعد شش  
 روز در آن مقام نموده روز هفتم کشتی سوار شده هفت روز سیر نمود و به بندر نجف  
 رسیدیم مقدار پانزده روز آنجا مقام مانده بعد از آنجا بر کوفه گشته بعد و در سر  
 چهارده روز بحول السد و قوته در جزیره بیهی نمایم گردیدیم تا ما از مناجات جزیره مذکور  
 بسبب قیام اطراف که لیالی و ایام بسیار دل دوست کریان و بندل و ایشار بود و  
 دریا مانند سیستان جوش و خروش می نمود و چو کسی می نیا سوزد شب با آخر شماری و  
 روز به بیقراری بسر می گشت و حکم آن مع العسر یسر کم بسیار بسیار بدین از جمیع مرا که با  
 بیشتر بیهی رسید ناخدا یان و نجاران جزیره مذکور متفق الکلمه میگفتند که جازای

سوزی که کین می آید  
 چون در کین می آید  
 سوزش ختم چون شعله  
 چنان که در کین می آید

برای بیت ازین نامی  
 حرفه بخور و انکساری  
 سوزی که کین می آید  
 سوزی که کین می آید









کبریا و تباری سعادت  
 است و آن مقام شهنشاه  
 در جلال و جلال عظمت  
 در جلال و جلال عظمت  
 در جلال و جلال عظمت  
 در جلال و جلال عظمت

چنان مفهوم گشت که گشتی خلائی ازین گشتها غرق خواهد شد و دران گشتی از اسباب  
 مردم بار شده بود برای این فقر گشتی دیگر غیر آن معین شده دانستم که اگر تقصیر کسی خواهد  
 بود پس من هم بوجهی هر چند غفلتی شده باشد دران تقصیر شایسته اما مگر سوارى خود  
 دران گشتی نمودم و زبان بخیر نشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی را  
 کرده بطور معین گشته بود که دانستم انکدام که بساطت و مخالفت بهمار سیدند و هرگاه از  
 ملکته روانه شده بیدریای شور رسیدیم و آثار دریای شریک منقطع گردید و روح دریا  
 شور کمال است و شوکت و بوبر و طمطراق که حق تعالی او را عطا فرموده و بدین  
 گشته با نقیضه کار و بقاء و مواج است و الفاظ یاد نیست اما این قدر محفوظ است که  
 و بیست خود مینمود و در خواست میکرد که التجای و تصرفی و انکساری پیش آمده  
 شود و چون گاهی اورا ندیدیم بر تنه یکا است و بزرگی پیش آمد از شوکت و است  
 آن شجوب شدم فلما در آنجا بنیال مشاهده حضرت ذوالجلال هم جلش حاصل بود و  
 غیبی و غفلتی از آن بود چون بیستش دیدم و در خواست او معلوم کردم و  
 و ترس آن املا و نفس من اثر نکرد و پیرا آن نمودم در جواب آن گفتم که من و تو  
 بر و بندگان خدا تنها هستیم مرا از التجا بگو چکار هرگز بسوی تو التجا نخواهم کرد بلکه  
 تو من و آسمان و زمین و مورچها و همه باید است قدرت مالک خود یکسان گشته  
 و مرج و تنای و عظمت و کبریاى حضرت حق جلالت عظمت بیان نمودم آن مرج این  
 بیان شنیده از سلوچا هم رفت فلما شاهدان معلوم میشد و آنوقت که جلال تجای بود

۱۱۳

گشتی از اسباب  
 مردم بار شده بود  
 تقصیر شایسته اما  
 سوارى خود  
 دران گشتی نمودم  
 زبان بخیر نشاد  
 شد که الحال آنرا  
 غرق نخواهم کرد  
 و شکر الهی را  
 کرده بطور معین  
 گشته بود که  
 دانستم انکدام  
 که بساطت و  
 مخالفت بهمار  
 سیدند و هرگاه  
 از ملکته روانه  
 شده بیدریای  
 شور رسیدیم  
 و آثار دریای  
 شریک منقطع  
 گردید و روح  
 دریا شور کمال  
 است و شوکت و  
 بوبر و طمطراق  
 که حق تعالی  
 او را عطا فرموده  
 و بدین گشته  
 با نقیضه کار  
 و بقاء و مواج  
 است و الفاظ یاد  
 نیست اما این  
 قدر محفوظ است  
 که و بیست خود  
 مینمود و در  
 خواست میکرد  
 که التجای و  
 تصرفی و انکساری  
 پیش آمده  
 شود و چون  
 گاهی اورا ندیدیم  
 بر تنه یکا  
 است و بزرگی  
 پیش آمد از  
 شوکت و است  
 آن شجوب شدم  
 فلما در آنجا  
 بنیال مشاهده  
 حضرت ذوالجلال  
 هم جلش حاصل  
 بود و غیبی و  
 غفلتی از آن  
 بود چون بیستش  
 دیدم و در خواست  
 او معلوم کردم  
 و و ترس آن  
 املا و نفس من  
 اثر نکرد و پیرا  
 آن نمودم در  
 جواب آن گفتم  
 که من و تو بر  
 و بندگان خدا  
 تنها هستیم  
 مرا از التجا بگو  
 چکار هرگز بسوی  
 تو التجا نخواهم  
 کرد بلکه تو  
 من و آسمان و  
 زمین و مورچها  
 و همه باید است  
 قدرت مالک خود  
 یکسان گشته  
 و مرج و تنای  
 و عظمت و کبریاى  
 حضرت حق جلالت  
 عظمت بیان  
 نمودم آن مرج  
 این بیان شنیده  
 از سلوچا هم رفت  
 فلما شاهدان  
 معلوم میشد و  
 آنوقت که جلال  
 تجای بود

در خواست از آن  
 در خواست از آن  
 در خواست از آن  
 در خواست از آن  
 در خواست از آن  
 در خواست از آن





چنانچه که در شریعت مذکور است  
 سر خود از بندگی نجات  
 چنانچه که در شریعت مذکور است  
 سر خود از بندگی نجات  
 چنانچه که در شریعت مذکور است  
 سر خود از بندگی نجات

والا بدان درویش را رسوخ بود و توسط و توسل باین فقیر مینمود و درخواست دعا میکرد  
 و چون حجت آتیه در آن وقت اولا بمال آن مرد بر که احدهم میباشند میشد که او را بجا  
 سادات آتیه نورابر و در دنیا با عموم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریا  
 شد که هر که اصال حج خواهد کرد بسبب تو بنابر آن که تو در آن خواهی بود و همه را بنشیند  
 و چون که جواز نمازی عظیم رسید و استعداد احرام کردیم فقیر غسل مینمود و چندی از رقصا  
 غسل میدادند و اعانت در آن کار میکردند مغفرتی و بخششی در حق همه کاین عالم  
 نمودند معلوم شد که همه آنها از مرزیده شدند پس بعد که وقت تلبیه رسید غشیه در آن  
 مجمع سبقت کرده تلبیه آواز خود را بلند ساخت غنایتی باین معنی در رسید که بر که پیش  
 از تو تلبیه میگویی تلبیه اش را مانعی شوم و روز حصول شرف سعادت و دخول در کنه مغفرت  
 هرگاه که از بیرونی غوی گذرشته متوجه گرداشتم تا از آن راه در انجم حالتی عجیب برین  
 که شرفش شرف دست طاری و نمودار بود معنی که بر همه حضار آن واقع و آخال اثرش  
 جلوه گر نایان میشد لیک که میگفتم بمشاهده میگفتم باین گفتن بمشاهده شایسته بود و اجابت و  
 قبول آن میدیدم و در دعای آن وقت فسخی شده بود که بخوبی تمام مطلب عرض میکنم  
 در آن حال این مضمون بدقبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنگار و شرمند  
 از بلا و در دست بحر و امن تو رسیده اند و ایها امن آورده ام و چنین  
 و چنان خوانند در آن حال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که ایشان  
 چه گفته آید یعنی آنها خود بمحقق کمال غنایت و رحمت اند و خصوصیتی بسیار از شایسته

در دل ایامی که غنیمت شده  
 باشد از این مغفرت مردم  
 نمانده و در لیل القدره در  
 رمضان تزیین دعا ایستاد  
 عمو آذخود و آذخود شده  
 و اجابت را توبه آن دعا

و دیدم که همه قبول در رسید  
 و تمام آن دعا را خواند  
 و در آن وقت که دعا را  
 و در آن وقت که دعا را  
 و در آن وقت که دعا را  
 و در آن وقت که دعا را







این قصیده نگر  
 سر به بیت این قصیده نگر  
 هست در مدح آنکه از فیض شر  
 ای ز عشقت آتش افتاده در پرده  
 بوی زلفت اصبا چون در دیار چین  
 پیرین عشق است مرغ و رام بر صلو تم  
 تیره و تار است بی تو عالم اندر چشم من  
 سر و سوزن و دنیا با خشن  
 جان و دل بر تو من صبر و توانای تلخ  
 چیست این ناز و عتاب و چیست این جور و تم  
 حاصل عمرم ز عشقت چیست و آنکه سوختن  
 و بیم و باک که از کس نسیاری کنون  
 و او در دوران و زیر آلوده دریا گم  
 ذو المعالی و الفاخر صدر فیض اتم  
 راست گفتار است بهم الاثر زمین است و تن  
 زبده ارباب فضل صاحب علم و عمل  
 زنده پوشان قناعت و قناعت نیکه گاه  
 ساجی اندر کار نیک رسام اندوز و پند

که حروف هجاست با ترتیب  
 بر و بحر و سحاب یافت نصیب  
 لطف کن بر عاشقان امیر به برقع کشا  
 از تیر آموختش جلد مانند از چرا  
 بر چه او گوید بیان آری می چون و چرا  
 از رخت عالم نور سازی بدرالدجی  
 خوشتر از سوختن بهم داشتن خون و جان  
 ذره لطف ندیدم چیست این جور و فنا  
 چیست این بلای می تو چیست این مکر و فنا  
 از خدا شرمی بکن رجمی بحال من فنا  
 میروم نالان بدرگاه امیر با صفا  
 ناظم نظم نامرت ناخر جو و دوسنا  
 تا صبر دین است بهم اسلام را نور و ضیا  
 نیک کردار است و ذراتش از پیش پر صفا  
 حامی دین و دول هر دفتر صدر منو کا  
 برک سازی نوایان مر جاسد مر جاس  
 دست او در یای جو آمد و درش کان







# بصیرت افروز کتابیں

تمہید ایمان از امام اہل سنت احمد رضا بریلوی ۲/۲۵

شعر حسن از نظیر لدھیانوی ۴/۵۰

فاضل بریلوی علمائے حجاز کی نظر میں پر وقیر محمد مسعود احمد ۲/-

فاضل بریلوی اور ترک موالات ۴/۵۰

تحریک آزادی ہند اور السواد الاعظم

اقبال کا آخری معرکہ (مولانا حسین احمد دیوبندی کے نظریہ

ملت از وطن است) پر حکیم الامت علامہ اقبال کی تاریخی تنقید اور

اس پر علمائے دیوبند کے اعتراضات کا جائزہ) از سید نور محمد قادری

مذہب الاسلام از حکیم مولوی محمد نجم الغنی امپوری

مین بازار

رضا پبلی کیشنز

دانا صاحب لاہور

ملح : تاج الدین پرنٹرز لاہور



# فاضل بریلوی علمائے حجاز کی نظر میں

طبع سومر پر نوائے وقت کا تبصرہ

مولانا محمد احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کی ذات گرامی محتاج تعارف نہیں وہ علم و فضل کا ماہتاب تھے جس کی روشنی قریبے بعید کو منور کرتی رہی وہ علم و عرفان کا ایک سمندر تھے جس سے متلاشیان حق سیرتے رہے ان کے فیوض کا اثر ہر صغیر تک ہی محدود نہیں تھا، عرب و عجم کے عظیم علماء و فضلاء نے ان کے علمی کمال اور عارفانہ شعور کی کھچھل سے شہادت دی فاضل بریلوی کی عظمت کا اندازہ اس بات سے لگایا جاسکتا ہے کہ وہ بیشتر علوم و درجہ میں بالعموم اور دینی علوم و معارف میں بالخصوص کامل دست گاہ رکھتے تھے، انہوں نے اس تحریک کے دور میں قلمی جہاد کیا جو بہت گریزی کے نام پر شروع کی گئی لیکن ناپسندیدہ بیباکی اور اس کے بھی آگے گستاخانہ طرز عمل کی مصلحتوں کو روک دیا، علم کے نام پر جہالت کے فروغ اور اکابر اسلام کی تحقیر کے خلاف فاضل بریلوی کا رد عمل ایک فطری بات تھی، محافلین اعلیٰ حضرت احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کے علم و فضل کا مقابلہ تو کر نہیں سکتے تھے انہوں نے تنقید و انہی کی خاطر اعلیٰ حضرت کے خلاف طعن و طعنے کی غلط فہمیاں پھیلا دیں اور ان سے ایسی باتیں منسوب کر دیں جنہیں خود موصوفت ناپسند فرماتے تھے اور جن کی انہوں نے اپنی تحریر تقریر میں ممانعت کی تھی انہیں قریب ست سولہ خوار و مضروب نبی کریم کو اللہ تعالیٰ کے برابر درجہ دینے والا اور نہ جانے کیا کیا شہور کر دیا گیا، انہوں نے ان غلط فہمیوں کے ازالے کی جانب سوا و عظم نے کوشش تو نہ دی اس طرح نہ صرف ان کے بارے میں غلط فہمیاں پڑتی گئیں بلکہ ان سے منسوب بعض ناپسندیدہ باتوں کو کھڑکیا کر کے کم علم متقدمین نے رد عمل کے طور پر اپنایا، ضرورت اس امر کی تھی کہ کوئی محقق ان غلط فہمیوں کا ازالہ کرتا یا پھر فوسیر عہد مسعود اس محافل سے خوش قسمت ہیں کہ یہ سعادت انہیں نصیب ہوئی نہ برصغیر کتاب لایا کی مرثب کردہ ہے کتاب کی سب سے بڑی خوبی یہ ہے کہ اس مسک کے عظیم علمائے ہند ایک کریت الاحرام اور مسجد نبوی کے ائمہ کرام علماء اور مدبرین نے حضرت فاضل بریلوی کے خیالات سن پڑ کر ان کے کھچھل سے اعتراف کیا، کتاب میں سرزمین حجاز کے ایک مرجع سے نقل و جید اور مسئلہ علماء کی وہ تحریریں بھی شامل ہیں جو انہوں نے فاضل بریلوی کے علم و فضل اور ان کی اصابت فکر کے بارے میں بطور آراء پیش کیں کتاب میں اس عظیم شخصیت کے حالات زندگی ان کے علمی و فکری کاموں کا بھی مختصر ذکر ہے الغرض کتاب معلومات سے بھرپور ہے سوا و عظم کو اس کا مطالعہ کرنا چاہیئے۔

تبصرہ نگار مسعود جاوید ہمدانی

روزنامہ نوائے وقت لاہور ۲۷ اکتوبر ۱۹۷۶ء